

## کشورهای "جلو جبهه" در پروژه‌ی جهانی آمریکا (بخش دوم)

در شماره های پیشین این نشریه به بررسی جایگاه و اهمیت ژئوپولیتیکی کشورهای "جلو جبهه" در خاورمیانه "جدید" (افغانستان و عراق) که مورد هجوم، تخریب قرار گرفته و عملاً بالکانیزه شده اند، پرداختیم. در این جا چند و چون جایگاه و اهمیت کشورهایی از "جلو جبهه" (فلسطین، پاکستان) را که با خطر هجوم و تخریب ویا تجزیه و "بالکانیزه شدن" روبهرو هستند، مورد بررسی قرار میدهم.

### جایگاه و اهمیت فلسطین

مردم فلسطین، بعد از پایان جنگ جهانی اول و با اعمال مفاد اعلامیه بالفور از طرف امپراتوری انگلستان، مورد هجوم استعمارگران اروپائی قرار گرفته و هویت ملی شان مثل بومیان آمریکائی هیچ وقت مورد شناسائی سکونت کنندگان بیگانه قرار نگرفت. پروژه‌ی استعمار فلسطین برعکس اکثریت قریب به اتفاق مستعمرات اروپائی در آسیا و آفریقا، پروسه و سرنوشت متفاوتی داشت. استعمارگران کهن - مثل انگلستان و فرانسه - زمانی که کشورهایی مثل هندوستان و یا سنگال را به مستعمرات خود تبدیل می کردند، عموماً آن کشورها را به سکونت گاه بخشی از جمعیت "کشور مادر" تبدیل نمی کردند. ولی دولت انگلستان فلسطین را در پروسه‌ی مستعمره سازی که نزدیک به سی سال (از ۱۹۱۷ تا ۱۹۴۷) طول کشید، به یک "مستعمره‌ی سکونتی" تبدیل کرد. انگلیس ها با حمایت از جنبش بنیادگرای صهیونیسم، بخش قابل توجهی از یهودیان ساکن کشورهای روسیه، لهستان، آلمان، فرانسه و .... را (که سالها جزو قربانیان اصلی ستم و استعمار هیئت حاکمه آن کشورها بودند) با توسل به تزویر و حيله، تشویق و ترغیب به ترک دیار خود و سکونت در سرزمین فلسطین نمودند. پروژه‌ی صهیونیسم که شکل گیری، رشد آن معلول فعل و انفعالات وقایع سیاسی فاز معینی از حرکت سرمایه و تکامل بورژوازی اروپا در دو دهه‌ی آخر قرن نوزدهم و دو دهه‌ی اول قرن بیستم ("عهد زیبا" = "صلح مسلح") بود، همیشه از حمایت بی دریغ قدرتهای امپریالیستی حاکم زمان در منطقه‌ی خاورمیانه (بریتانیای کبیر و سپس آمریکا) برخوردار بوده است. زیرا یک دولت - ملت بیگانه در آن منطقه که استراتژیک ترین منطقه از نظر ژئوپولیتیکی (جغرافیای سیاسی) در جهان است، می توانست یک "هم دست" و یا "متحد" قابل اعتماد و موثق برای پروژه‌ی نظامی جهان سرمایه علیه آن نیروهای اجتماعی در خاورمیانه باشد که در مقابل سیطره جوئی های قدرت متفق نظام جهانی به مقاومت و مبارزه برمی خاستند. مسئله ی فلسطین یک واقعیتی است که تمام خلق های آسیا و آفریقا آن را حس کرده و متفق القول هستند که حق مردم فلسطین پایمال گشته و باید از حقوق آن مردم دفاع کنند. ولی در اروپا و به اندازه ی زیادی در آمریکا هنوز مردم به خاطر تبلیغات موثر ایدئولوژیکی صهیونیستی روی مسئله‌ی فلسطین، یا متحد نیستند و یا دچار آشفتگی فکری هستند. رسانه های جمعی و گروهی از یک سو و لابی های متعلق به صهیونیستها از سوی دیگر، نقش بزرگی در این آشفتگی ها و جدائی ها ایفاء می کنند. امروز بیش از هر زمانی در ۶۰ سال گذشته (که از عمر مسئله‌ی فلسطین می گذرد) به خاطر پیاده کردن پروژه‌ی "خاورمیانه بزرگ"، حقوق مردم فلسطین مورد یور □ و تخریب قرار گرفته است. با این که سازمان آزادی بخش فلسطین (ساف) در دوره های مختلف برنامه های اسلو، مادرید و حتی "نقشه راه" واشنگتن را پذیرا گشت، ولی این دولت اسرائیل بود

که تمام مقررات آن سه معاهده را زیر پا گذاشته و برنامه‌ی تاسیس و گستر □ شهرک ها و سکونت گاه ها را بیش از پیش در بخش کرانه‌ی غربی فلسطین ادامه داد. نتیجتاً این وضع اتوریتة و آمریت ساف را که نزدیک به چهل سال از محبوبیت و مشروعیت قابل توجهی بین مردم فلسطین و مردمان کشورهای جهان سوم برخوردار بود ، به‌طور قابل ملاحظه ای زیر سؤال برد . به کلامی دیگر ، افکار عمومی به‌حق ساف را متهم کردند که آن سازمان بعد از سالها مبارزه و تجربه اندوزی، به‌طور ابلهانه و ساده لوحانه ای به دام "صمیمیت" و "کرامت" دشمنان تاریخی خود در غلطیده است. حمایت دولت اشغال‌گر از بینادگرایان اسلامی "حماس" اقلاً در دوره‌ی آغاز تاسیس و شکل‌گیری □ از یک سو و اشاعه و رواج فساد مالی در درون دولت خودگردان فلسطینی از سوی دیگر بالاخره به پیروزی حماس در انتخابات مجلس ملی فلسطین (که قابل پیش بینی بود) منتهی گشت. پیروزی حماس در انتخابات فلسطین و تشدید روزافزون اختلافات و رقابت‌های خونین بین حماس که در مجلس از موقعیت متفوقی برخوردار بود و سازمان ساف که قوه اجرائیه را قبضه کرده بود، و بالاخره توطئه‌ی صهیونیستها منجر به تقسیم و بالکانیزه شدن فلسطین گشت. این امر نیز خود به خود یک بهانه ی اضافی به نیروهای بینابینی در داخل ساف داد که مماشات و نزدیکی های خود را با سیاست های دولت اسرائیل مورد توجیه قرار دهند. پروژه‌ی استعماری دولت اسرائیل در جهت گستر □ مرزهای اسرائیل پیوسته تهدیدی جدی به خلق های عرب هم‌جوار فلسطین بوده است. جاه طلبی های هیئت حاکمه‌ی اسرائیل در جهت ضمیمه کردن اورشلیم ، شبه جزیره سینا(از مصر) و ارتفاعات جولان ( از سوریه) و منطقه‌ی جنوب رودخانه‌ی لیتانی ( از لبنان) گواه بر این مدعا است . در پروژه‌ی "خاورمیانه بزرگ" هیئت حاکمه آمریکا، به‌ویژه نومحافظه کاران حاکم ، به اسرائیل یک نقش ویژه ای در گستره‌ی انحصار تسلیحات هسته ای - نظامی و به عنوان "شریک ضروری و غیر قابل تعویض"، قائل هستند. در این نوشته قصد نداریم که تحلیلی در مورد روابط پیچیده ای که بین نیروهای مقاومت علیه توسعه‌ی استعماری صهیونیستی و تلاقی های سیاسی ناشی از آن در کشورهای هم‌سایه‌ی فلسطین (در لبنان و سوریه) وجود دارد ارائه دهیم. کافی است که اشاره کنیم که نظام جهانی هدفش در آن کشورها نیز مثل فلسطین ، پیشبرد امر بالکانیزاسیون است. البته گزینه‌ی بالکانیزاسیون زمانی مورد تأیید و به مرحله اجرا در می آید که نظام در پیاده کردن سناریوی "دیکتاتور وحدت ملی " در آن کشورها مثل عراق با ناکامی روبه‌رو گردد. تاکنون رژیم بعثی سوریه به نوبه خود در مقابل خواسته های نظام جهانی و شریک ضروری □ در منطقه مقاومت کرده است. در این‌که این مقاومت در عین حال در خدمت توجیه جاه طلبی های سؤال برانگیز (تسلط و کنترل لبنان) رژیم بعثی قرار گرفته ، جای بحث نیست . مضافاً حاکمان سوریه ، در جریان سیاسی و نظامی خود در لبنان با احتیاط فراوان متحدینی را در آن کشور انتخاب کرده اند که برای حاکمیت بعثی ها در سوریه خطرناک نیستند. خیلی ها ادعان می کنند که حزب کمونیست لبنان در سالهای پرتلاطم ۱۹۷۹-۱۹۸۲ ، یک پایگاه مقاومتی قابل توجهی را برای مقابله با حملات نظامی پی در پی اسرائیلی ها به جنوب لبنان (نواحی جنوب رودخانه لیتانی) تدارک دیده و پیاده کرده بود . کمونیستها در ایجاد این پایگاه مقاومت از حمایت نیروهای متعدد درون ساف بهره مند بودند . ولی در آن زمان بعد از حمله‌ی اسرائیل به لبنان ، محاصره ی بیروت و اخراج سازمان ساف از لبنان ، حاکمین سوریه با همکاری "سازمان امل" لبنان و نیروهای سپاه پاسداران ایران در منطقه‌ی دره بقاع ، موفق شدند که آن پایگاه خطرناک را از بین برده و به‌جای آن حزب الله لبنان را در جنوب لبنان به وجود آورند. در سالهای اخیر، ترور مرموز رفیق حریری (نخست وزیر سابق لبنان) به‌طور واضح به قدرتهای امپریالیستی (امریکا و فرانسه) فرصت داد که با دو هدف معین و روشن در امور داخلی لبنان به مداخلات خود شدت بخشند. این دو هدف عبارتند از :

۱ - دولت دمشق را وادار سازند که با دولتهای "معتدل" و کمپرادور عربی (مصر، عربستان سعودی) وحدت کند و اگر این امر با موفقیت روبهرو نشد در آن صورت دولت بعثی سوریه را از طریق پیاده کردن سیاستهای "عدم تثبیت" و ترویج و گسترش آشوب سرنگون سازند.

۲ - تخریب و تضعیف ظرفیت سیاسی و نظامی حزب الله لبنان در مقابله با حملات آتی اسرائیل به لبنان از طریق پروسه‌ی خلع سلاح آن.

به هر حال شکننده گی احتمالی ساختار قدرت سیاسی در کشورهای جلوی جبهه که بازتاب عمل کرد نظام جهانی سرمایه در منطقه‌ی وسیع خاورمیانه و اقیانوس هند در سالهای بعد از پایان جنگ سرد است، به هیچ نحوی به کشورهایی که مورد هجوم و تخریب (مثل افغانستان و عراق) قرار گرفته و یا به کشورهایی که با خطر هجوم و تخریب (مثل فلسطین، سوریه، لبنان و ایران) روبهرو هستند، محدود نمی شود. هستند کشورهایی که در مجموعه‌ی "جلو جبهه" که احتمال دارد به خاطر شکننده گی ساختار قدرت و شدت قطب بندی (پولاریزاسیون) در جامعه بدون هجوم نظامی و خطر هجوم، مشمول آشفته گی، آشوب و بحران هویت گشته و دچار تجزیه و پروسه بالکانیزاسیون گردند. بدون تردید، پاکستان در پرتو وقایع آخرین روزهای سال ۲۰۰۷، شاید برجسته ترین نمونه‌ی این کشورها در مجموعه کشورهای "جلو جبهه" محسوب شود.

## موقعیت و جایگاه پاکستان

پاکستان جزء کشورهایی از "جلو جبهه" است که احتمال دارد که بدون حمله‌ی نظامی و تخریب و "بازسازی" اقتصادی و سیاسی، مشمول تجزیه و پروسه‌ی بالکانیزاسیون گردد. برخی از کارشناسان معضلات پاکستان را که از اوان استقلال □ در سال ۱۹۴۷ گرفتار اقتدارگرایی، استبداد نظامی و بنیادگرایی مذهبی و... بوده است، بومی دانسته و به عوامل درونی نسبت می دهند. این کارشناسان توجه را معطوف به نهادها، نظم ها و رهبران (ارتش، سرویس های اطلاعاتی و امنیتی، رهبران قبیله ای و ملی، فئودالهای محلی و روسای فرقه های مذهبی) در چهارچوب قدرت حاکم می کنند. اینان عقب افتاده گی و توسعه نیافته گی پاکستان را بازتاب کارکرد یک مجموعه‌ی نظامی - غیر نظامی می دانند که اهرمهای قدرت را در آن کشور در دست دارد. این مجموعه (از ارتش و پلیس و... گرفته تا فئودالهای محلی و نهادهای مذهبی و...) برای حفظ و نگهداشت منافع و موقعیت خود در معادلات قدرت، شرایط را طبق تحلیل و بررسی این کارشناسان، به گونه ای "خودمختار" و خودگردان تنظیم کرده است که نیروهای مدنی، دموکراتیک، سکولار و حتی "کارآفرینان" بورژوازی صنعتی و مدرن از توان اثرگذاری بر تعاملات اجتماعی و دگرذیبی های اقتصادی و سیاسی بی بهره باشند. این تحلیل گران و کارشناسان که نگارنده آنها را "فرهنگ گرایان" می نامد، بر آن هستند که قدرت واقعی در پاکستان در دست این مجموعه است و این به معنای در حاشیه ماندن نیروهای غیر سنتی، پیشرو و... در گستره‌ی جامعه است. این فرهنگ گرایان بعد از تنظیم و جمع بندی خود چنین نتیجه می گیرند که "بازماندن" گروههای "حاشیه ای" (نیروهای مدنی، دموکراتیک و...) از ایفای نقش سیاسی زمینه ساز شرایط کنونی "بی ثباتی"، عدم توسعه یافته گی و آشوب در پاکستان و تداوم تاریخی این واقعیت است. بر خلاف فرهنگ گرایان، نابه سامانی ها، بی ثباتی و بحران موجود در جامعه پاکستان، از ماهیت رابطه ی این کشور حاشیه ای با نظام جهانی سرمایه مایه می گیرد. بدون تردید، در این امر کشور پاکستان که امروز با بحران آشفته گی و تجزیه روبهرو گشته با شرایط و سرنوشت دیگر کشورهای حاشیه ای - پیرامونی به ویژه کشورهای "جلو جبهه" در خاورمیانه بزرگ تفاوت چندانی ندارد. در سراسر دوره "جنگ سرد"، پاکستان در معادلات معماران پروژه جهانی آمریکا

و متحد اصلی □ انگلستان ، در خط مقدم " مبارزه با کمونیسم " و علیه کشورهای " غیر متعهد " (کنفرانس باندونگ) شناخته می شد. امروز نیز پاکستان در دوره بعد از پایان جنگ سرد به عنوان کشوری در خط مقدم "مبارزه با تروریسم" از طرف نومحافظه کاران حاکم بر کاخ سفید شناخته می شود. در این راستا پیشینه‌ی تاریخی رشد پاکستان به عنوان متحد نظام جهانی در ۶۰ سال گذشته حائز اهمیت است. پس از استقلال پاکستان از انگلستان ، نیروهای ملی و دموکراتیک برای مدت کوتاهی توانستند پاکستان را در جاده "عدم تعهد" و "بی طرفی" به پیش ببرند. بدون تردید ، پروسه ملی شدن صنعت نفت در ایران (همسایه غربی پاکستان) ، پیروزی کمونیستها و اعلام تاسیس جمهوری توده ای در چین(همسایه شرقی پاکستان) و بالاخره حرکت افغانستان (همسایه شمالی پاکستان) به سوی اتخاذ سیاست های "غیر متعهد" نسبت به آمریکا و شوروی در روند اتخاذ سیاست های خارجی محمد علی جناح بنیان گذار کشور پاکستان و سپس لیاقت خان (اولین نخست وزیر پاکستان) در سالهای ۱۹۴۷-۱۹۵۱ نقش عمده ای داشتند. ولی دوران حرکت پاکستان به سوی اتخاذ موضع بی طرفی و "عدم تعهد" در سیاست خارجی، با مداخلات حاکمان اصلی نظام جهانی (اول انگلستان و سپس آمریکا) دیری نپایید . اوج گیری امواج مک کارتیسم در سیاست داخلی آمریکا که منجر به سردادن هیاهوی تبلیغاتی از "دست دادن = فقدان چین" و "مبارزه علیه هیولای کمونیسم بین المللی" گشت ، به روشنی در سیاست خارجی متحدین نظام جهانی در ایجاد جو آشوب و هرج و مرج در پاکستان (که به ترور لیاقت خان نخست وزیر "غیر متعهد" پاکستان در سال ۱۹۵۱ منجر گشت) ، انعکاس یافت. تضعیف نیروهای طرفدار استقلال و بی طرفی پاکستان و تقویت ارتش و نهادهای امنیتی توسط انگلستان و آمریکا، شرایط پیوستن پاکستان به پیمان نظامی بغداد را در سال ۱۹۵۵ (که بعد از خروج عراق از آن پیمان در سال ۱۹۵۸ به اسم "سازمان نظامی سنتو" تغییر نام داد ) آماده ساخت. از آن پس، ارتش چهار بار کنترل مستقیم کشور را به دست گرفت. پس از پشت سر گذاشتن دیکتاتوری های نظامی ایوب خان (۱۹۵۸-۱۹۶۹) و یحیی خان (۱۹۶۹-۱۹۷۲) این نگر □ در بین مردم دامنه یافت که پاکستان دوران استبداد نظامی رژیم کمپرادوری را تمام کرده و وارد مرحله‌ی تکاملی آزادیهای دموکراتیک و حاکمیت ملی خود گشته است. به قدرت رسیدن ذوالفقار علی بوتو (۱۹۷۳-۱۹۷۷) و تاکید او بر اتخاذ سیاست های "جنبش غیر متعهد ها " استقرار و تامین روابط بسیار نزدیک و صمیمانه با دولت هندوستان از یک سو و شناسائی و ایجاد دوستی و گستر □ تجارت با چین توده ای از سوی دیگر به مردم پاکستان، به ویژه نیروهای دموکراتیک و ملی و مدنی ، نوید داد که دوران اقتدار گرائی و قدر قدرتی نظامیان به پایان رسیده و کشور پاکستان وارد مرحله‌ی آزادی های دموکراتیک و حاکمیت ملی بر مبنای اتخاذ سیاست های "جنبش غیر متعهدها" گشته است. مردم پاکستان که در دوران دیکتاتوری ایوب خان و یحیی خان چندین بار قربانی "جنگ های نیابتی" بین هندوستان و پاکستان گشته بودند، خاطرات تلخی از نظامیان و از طرف گیری در تلافی های "شرق" و "غرب" (جنگ سرد) داشتند. بدین جهت آنها از به قدرت رسیدن علی بوتو و اتخاذ مواضع "موازنه منفی" و غیر متعهدانه‌ی او در سیاست خارجی استقبال کردند. ولی پارادایم(نمونه‌واری) گذار در پاکستان به علت معادلات قدرت در سطح بین المللی (تشدید جنگ سرد ، ادامه‌ی اختلاف بین هندوستان و چین ، ریز □ و افول جنبش های رهائی بخش ملی و تشدید اختلاف بین چین و شوروی) با شکست روبه‌رو گشت. سرنگونی دولت "غیر متعهد" علی بوتو و بازگشت دیکتاتوری نظامی تحت رهبری ضیاءالحق در سال ۱۹۷۷ و ادامه‌ی نظامی گری بعد از اعدام بوتو در ۱۹۷۹، به تدریج ذهنیتی منفی درباره‌ی کارائی رو □ ها و شیوه های دموکراتیک در اداره‌ی اوضاع داخلی و خارجی در ذهن مردم به ویژه در بین اقشار و نیروهای بینابینی ، به وجود آورد که در نهایت پاکستان را به سوی آشفته‌گی ، آشوب و بحران هویت سوق داد. تداوم

اقتدارگرایی نظامیان در دهه‌ی ۱۹۸۰ (دوره ضیاءالحق) و در اواخر دهه‌ی ۱۹۹۰ و اوایل قرن بیست و یکم (دوره‌ی پرویز مشرف) ، این ذهنیت ضد دموکراتیک را که ارتش کارسازترین و مهمترین مرجع، از هر گروه ، نهاد و تشکیلات دیگری برتر است را بین مردم بیش از گذشته رواج داد. دخالت ارتش در سیاست که به تضعیف و اخته شدن نیروهای طرفدار مدرنیته ، دموکراسی و سکولاریسم در بیست سال گذشته منتهی شد، فضای مناسبی را برای رشد بنیادگرایی مذهبی به‌ویژه نیروهای متعلق به وهابی‌گری و طالبانی در پاکستان پدید آورده و میدان را برای بقایای نیروهای دموکراتیک که خواهان حاکمیت و امنیت ملی (عدم مداخله نیروهای خارجی به‌ویژه دولت آمریکا) بودند، تنگ تر ساخت . تقویت جایگاه بنیادگرایان توسط "سیا" و "متحدین" آمریکا در منطقه خلیج فارس - اقیانوس هند (عربستان سعودی و امارات متحده عربی) نه تنها پاکستان را به جولانگاه یک جنگ زرگری تمام عیار بین ارتش و بنیادگرایان تبدیل ساخت، بلکه به جناح های مختلف درون هیئت حاکمه آمریکا فرصت داد که پاکستان را نیز به گستره‌ی رقابت ها و درگیری های "نیابتی" خود تبدیل سازند. فعل و انفعالات و اشتعال تضادهای سیاسی و نظامی در شش ماه گذشته در پاکستان - رویارویی ارتش با بنیادگرایان مذهبی از یک سو و همکاری بخش بزرگی از ارتشیان و ماموران عالیرتبه‌ی امنیتی با آنها و با طالبانهای پاکستان از سوی دیگر ( و به عبارت دیگر ، "مبارزه علیه تروریسم بین المللی" توسط آمریکا و "متحد" اصلی □ پرویز مشرف از یک سو و کمک های بی‌دریغ مالی و آموزشی دولت عربستان سعودی به بنیادگرایان "تروریست" و طالبانهای پاکستان از سوی دیگر ) که بالاخره منجر به ترور و قتل بی نظیر بوتو در روزهای آخر دسامبر ۲۰۰۷ گردید، نشان داد که بنیادگرایان و نظامیان در پاکستان و رابطه آنان با نظام جهانی سرمایه سبب نهادینه شدن بی ثباتی و آشفتگی و بروز بحران هویت گشته و آن کشور را در ورطه‌ی تجربه و خطر بالکانیزه شدن قرار داده است.

## جمع‌بندی و نتیجه گیری

در حال حاضر عمل‌کرد آمریکا در پیاده نمودن پروژه‌ی جهانی خود در منطقه‌ی خاورمیانه و در کشورهای "جلو جبهه" و بررسی تلاقی های سیاسی و عکس العمل نیروهای سیاسی درون آن کشورها نسبت به تهاجم و سیاست های عمل‌کردی آمریکا ، نشان می‌دهد که در این کشورهای استراتژیک، چهار نیروی اساسی در مقابل هم و در رابطه با چالش آمریکا صف آرایی کرده اند: **یکم:** آن نیروهائی که به گذشته ناسیونالیستی=ملی گرائی خود می بالند . بخش بزرگی از این نیروها در واقع چیزی به غیر از وارثین اخته شده و اخلاف دژنره و فاسد شده بوروکراسی و به‌طور عمده بقایای جنبش های ضد استعماری و آزادی‌بخش ملی (که زمانی در دهه های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ میلادی به حق نظام جهانی سرمایه را به چالش جدی طلبیده بودند) ، نیستند. امروز اینان در اسرع وقت و سر بزنگاه به "تعامل" و مماشات و گرنش در مقابل تجاوزگر = اشغالگر متوسل می‌شوند. مردمان این کشورها به‌ویژه کارگران و زحمت‌کشان، دیگر به این نیروها و برنامه های شان امیدوار نیستند.

**دوم:** آن نیروهائی که به جنبش های بنیادگرایی و از جمله اسلامی، تعلق دارند. این نیروها در تقویت شرایط پر از آشوب ، آشفتگی و بحرانی که راس نظام جهانی سرمایه (آمریکا) در منطقه به‌ویژه در کشورهای "جلو جبهه" تعبیه کرده است، نقش مهمی ایفاء کرده و در پروسه‌ی بالکانیزه کردن بعضی از این کشورها نقشی کلیدی به نفع پروژه‌ی جهانی آمریکا، دارند.

**سوم:** نیروهائی که دور محور "دموکراسی خواهی" و خواسته های "دموکراتیک" و یا حقوق بشر حلقه زده و متشکل شده اند . این نیروها به حمایت کشورهای مرکز مشخصا آمریکا تکیه زده و

خواهان "تغییر رژیم" در کشورهای جلو جبهه از طریق انقلابات مخملی، نارنجی و ..... هستند. بدون تردید، تسخیر قدرت توسط هر یک از نیروهای سیاسی فوق الذکر نمی تواند به رهایی کارگران و دیگر زحمتکشان این کشورها از یوغ ستم ملی و استثمار طبقاتی نظام جهانی و هم‌دستان بومی آن منجر شود. واقعیت این است که منافع طبقات کمپرادور بومی که طبیعتاً و ضرورتاً با منافع کنونی محورهای اصلی نظام جهانی (آمریکا، اتحادیه اروپا و ژاپن) در منطقه معرفی و تعریف می‌شوند، از طریق سه نیروی فوق الذکر بیان می‌گردند. شایان توجه است که دیپلماسی، فعالیت‌های سیاسی و کمک‌های نظامی دولت آمریکا، پیوسته این سه نیرو را به جان هم می‌اندازد که از عواقب تلاقی‌ها و جنگ‌های آنها با یکدیگر به نفع پیشبرد پروژه‌ی خود در خاورمیانه "بزرگ" استفاده شایان و ممتازی ببرد.

**چهارم:** نیروهای کمونیست و آزادی خواه که خواهان براندازی نظام استثمارگری سرمایه‌داری و رهایی از یوغ امپریالیسم و ارتجاع هستند. درگیری این نیروهای انقلابی در این تلاقی‌ها و جنگ‌ها به‌وسیله‌ی ایجاد ائتلاف و اتحاد با هر یک از سه نیروی فوق (مثل انتخاب بین بد و بدتر، یعنی حمایت از رژیم برای جلوگیری از پیروزی بینادگرایان در پاکستان، مصر و...، و یا برعکس حمایت از نیروهای "دمکراسی خواه" در مبارزه علیه جمهوری اسلامی حاکم در ایران، سودان و....) محکوم به شکست است. کمونیستها باید در گستره‌های طبیعی خود: دفاع از منافع اقتصادی و اجتماعی طبقه کارگر و دیگر زحمتکشان، دفاع از دمکراسی، حاکمیت و امنیت ملی مستقل از امپریالیسم - که هر سه از نظر تکامل تاریخی جدا ناپذیر بوده و در هم تنیده اند -، به مبارزه خود ادامه دهند. امروز منطقه‌ی وسیع و ژئوپولیتیکی خاورمیانه - اقیانوس هند به میدان اصلی تلاقی و مبارزه‌ی کلیدی بین راس نظام جهانی سرمایه (امپریالیسم آمریکا) و موثلفین و هم‌دستان کمپرادور بومی □ از یک سو و ملت‌ها و خلق‌های جهان از سوی دیگر تبدیل شده است. شکست پروژه‌ی آمریکا در خاورمیانه "بزرگ" به‌ویژه در کشورهای "جلو جبهه" شرطی لازم برای پیشبرد مبارزه و ایجاد موفقیت و شرایط مناسب در جهت ترقی، رفاه و استقرار عدالت اجتماعی در هر منطقه از جهان ماست. شکست نیروهای مقاومت در کشورهای جلو جبهه و مشخصاً در عراق، پیروزی‌ها و پیشرفت‌های مردمان دیگر مناطق جهان (آسیا، آمریکای لاتین و....) را شکننده و آسیب پذیر می‌سازد. این نکته به هیچ نحوی به این معنی نیست که ما به اهمیت مبارزاتی که امروز مردم مناطق مختلف جهان (از نیپال در آسیای جنوبی گرفته تا ونزوئلا و... در آمریکای لاتین) به جلو می‌برند، کم بها بدهیم. این نکته فقط به این معنی است که مردم جهان نباید اجازه بدهند که آمریکا در راس نظام جهانی سرمایه، در منطقه‌ی خاورمیانه و به‌ویژه کشورهای "جلو جبهه"، که برای وارد کردن "ضربه‌ی اول" جنایت‌بارا □ در قرن بیست و یکم انتخاب کرده، پیروز گردد.

## شمه‌ای از روی داده‌های خوش و ناخوش!

### ایران

۱۸ فروردین، محمود صالحی از بنیان‌گزاران، "انجمن صنفی کارگران خباز شهرسقز" و "کمیته‌ی هماهنگی" برای ایجاد تشکل کارگری در ایران که صرفاً به‌خاطر دفاع از حقوق کارگران و از جمله شرکت در تجمع کارگران در اول ماه مه ۱۳۸۳، همراه با دیگر فعالان کارگری دستگیر و پس از بیش از دو سال اذیت و آزار دستگاه قضائی فاسد و لومین رژیم و اعتراضات در داخل و در صحنه‌ی بین‌المللی، سرانجام در سال ۱۳۸۵ توسط بی‌دادگاه‌های رژیم جمهوری اسلامی، به‌ناحق به یک سال زندان محکوم شد، تمام سال ۱۳۸۶ را در زندان گذراند و طی این مدت، شکنجه‌گران رژیم، برای ایجاد ترس در میان کارگران، تا آن‌جا که در توان داشتند با اعمال انواع تضییقات و رفتارهای خش و غیرانسانی و از جمله جلوگیری از مداوای وی، خواستند تا این کارگر مبارز را از پای در آورند.

در نزدیکی پایان دوره‌ی محکومیت‌اش (۴ فروردین امسال)، توطئه‌ی جدیدی توسط مزدوران رژیم علیه وی به بهانه‌ی ارسال پیام به خارج از زندان، ریخته شد، تا دوباره مانع از آزادی محمود شوند. و سرانجام در اثر فعالیت‌هایی که چه در سطح داخلی و چه در صحنه‌ی بین‌المللی برای آزادی محمود صورت گرفت، با قرار وثیقه‌ی ۴۰ میلیون تومانی، موقتاً از زندان آزاد شد.

این خبر خوشی بود که باعث شادمانی بسیاری از کارگران و مدافعان حقوق دموکراتیک کارگران و زحمت‌کشان در ایران و جهان گردید و در عین حال مقاومت دلیرانه‌ی محمود در برابر فشارهای روحی و جسمی اعمال شده، بی‌اعتباری و جلاصفتی جمهوری اسلامی مدافع نظام سرمایه‌داری را یک بار دیگر در انظار جهانیان، برملا ساخت.

آزادی محمود صالحی را به طبقه‌ی کارگر ایران و خانواده‌ی وی تبریک گفته و در شادی آنها خود را سهیم می‌دانیم، ضمن این‌که به نوبه‌ی خود هشدار می‌دهیم تا مدافعان حقوق کارگران و زحمت‌کشان و آزادی‌های دموکراتیک در دفاع از آزادی کامل و لغو اتهامات بی‌اساس جدید علیه وی و آزادی دیگر فعالان کارگری و کلیه‌ی زندانیان سیاسی به تلاش خود ادامه دهند.

رژیم جمهوری اسلامی در هراس از رشد مبارزات کارگری، در ماه‌های اخیر تجمع کارگران شرکت ایران صدرا، اعتصاب کارگران طرح نیشکر ۷ تپه، اعتصاب کارگران لاستیک سازی البرز، تجمع اعتراضی کارگران قوه‌پارس قزوین و... و همچنین مبارزات دانش‌جویان، زنان و معلمان را، تا آن‌جا که در توان داشته، سرکوب نموده، اما قادر به جلوگیری از آنها نشده‌است. و چون در مقابل فشارهای داخلی و بین‌المللی، نمی‌تواند پیوسته بی‌اعتنا بماند، بنابراین ماهیت ارتجاعی‌اش، مذبح‌خانه تلاش می‌کند تا این ناتوانی را از طریق استفاده از شیوه‌های مودیانه‌ی مذهبی و علم کردن بهانه‌های دیگری برای ادامه دادن به سرکوب، جبران کند. این سیاست نفرت‌انگیز را در مورد دانش‌جویان و دیگر معترضان نظام استبدادی‌اش نیز به اجرا درمی‌آورد. آزادی بهروز کریمی زاده فعال دانش‌جوئی، پس از سالها اسارت و سپردن وثیقه‌ای سنگین برای بیرون آمدن از زندان و صدها نمونه‌ی دیگر نشان می‌دهد که نظام ارتجاعی جمهوری اسلامی برای حفظ حاکمیت خود جنگ مرگ و زنده‌گی را یگانه راه باقی‌ماندن‌اش در قدرت می‌داند. در مقابل چنین رژیم سفاک مدافع استثمار و ستم طبقاتی و تحمیل‌گر مذهبی، ضروری است طبقه‌ی کارگر و زحمت‌کشان در توفان مبارزات حق‌طلبانه‌شان، نیروی خود را هرچه متحدتر و متشکل‌تر سازند.

چه بدون چنین وحدت و انسجام مبارزاتی، پایان دادن به نظام سرمایه‌داری حاکم در ایران پیوسته به تعویق خواهد افتاد و استثمار و اعمال ستم به کارگران و زحمت‌کشان، زنان و جوانان و ملیت‌های تحت ستم ایران ادامه خواهد یافت .

\* \* \*

## نیپال

پیروزی چشمگیر حزب کمونیست نیپال (مائوئیست) در انتخابات مجلس موسسان آن کشور که ۵ شنبه ۱۰ آوریل (۲۲ فروردین) امسال برگزار شد، نشان داد که هم نظام سلطنتی پوسیده‌ی نیپال که نماینده‌ی ارتجاع فئودالی و امپریالیسم است و هم احزاب وابسته به بورژوازی لیبرال آن در میان توده‌های مردم نیپال، اعتبار چندانی ندارند.

نیپال کشور عقب مانده‌ای است که اکثریت عظیم جمعیت آن را دهقانان تشکیل می‌دهند که در زیر یوغ مناسبات فئودالی و نظامی سلطنتی قرار داشتند. حزب کمونیست نیپال (مائوئیست) که تا قبل از ۱۹۹۶، به مبارزه‌ی مسالمت آمیز پرداخته و حتا در پارلمان نیپال هم نماینده‌داشت و بی آینده بودن این نوع فعالیت را در عمل تجربه کرده بود، تنها پس از تصمیم به دست زدن به مبارزه‌ی مسلحانه‌ی ۱۰ ساله‌ی (۱۹۹۶ - ۲۰۰۶)، که دهقانان نیروی عمده‌ی آن را تشکیل می‌دادند، توانست در ۸۰٪ روستاها، به حاکمیت فئودالها پایان داده و توده‌های دهقانی فقیر و زحمت‌کش را متشکل نماید تا در روستاها حاکم شوند. حزب کمونیست نیپال (مائوئیست)، پس از کسب پیروزی‌های قابل ملاحظه در روستاها با تکیه به سازماندهی فعالیت‌های مخفی خود در شهرها و در میان کارگران، روشن‌فکران و توده‌های زحمت‌کش و نفوذی که به دست آورده بود، زمینه را برای انجام قیام در شهرها و پایان دادن به سلطه‌ی فئودالیسم، امپریالیسم و بورژوازی کمپرادور، مساعد ساخت که در سال ۱۹۹۶ پیش برده شد و نظام سلطنتی را به شدت متزلزل ساخت. وجود احزاب بورژوائی و خرده‌بورژوائی با دیدگاه‌های رفرمیستی که با نظام پادشاهی تاحدی در تضاد بوده و عمده‌تا در شهرها فعالیت داشتند، اما آینده‌ای برای آن نظام نمی‌دیدند، رهبری حزب کمونیست را بر آن داشت با توجه به وضعیت جهانی و مداخلات آشکار امپریالیسم آمریکا در امور کشورهای دیگر و کمک به ضدانقلاب در آن کشورها، و قرار داشتن نیپال در منگنه‌ی دو ابر قدرت آسیا - هندوستان و چین - به منظور بسط و گسترش نفوذ خود در شهرها و نهایتاً جهت کسب قدرت سیاسی (استقرار نظام جمهوری دموکراتیک نوین تحت رهبری کارگران و دهقانان و در راس آنها حزب کمونیست و گذار به سوسیالیسم)، در عرصه‌ی تاکتیکی با تحلیل از تضادهای موجود و توازن قوا بین انقلاب و ضدانقلاب، سرنگونی رژیم پادشاهی و برقراری نظامی دموکراتیک را به مثابه گام بعدی، در پیش بگیرد. این مبارزه تا به حال با موفقیت پیش برده شده و نفوذ و اعتبار حزب کمونیست نیپال (مائوئیست) در میان توده‌های مردم نیپال باز هم افزایش یافته است.

با براندازی نظام سلطنتی، بدون تردید تضادهای طبقاتی موجود بین پرولتاریا و زحمت‌کشان نیپال از یک سو، و نیروهای ارتجاعی سرنگون شده و بورژوازی لیبرال، که از حمایت ضدانقلاب جهانی برخوردارند از سوی دیگر، شدت خواهند گرفت. از جمله این‌که بورژوازی لیبرال نیپال تلاش خواهد کرد تا در فرصتی مناسب به‌ویژه در هم‌دستی با حاکمان توسعه‌طلب هندوستان و امپریالیسم آمریکا، قدرت را به انحصار خود درآورد و یا در پیش روی انقلاب سنگ بیاندازد. این امر طلب می‌کند که رهبری حزب کمونیست نیپال با هشیاری تمام عمل کرده و ادامه‌ی انقلاب تا به آخر را، با تکیه بر کارگران و دهقانان، محکم در دست بگیرد و از جمله در درون حزب نیز با عناصر فرصت طلب و رویونیست که در پیشروی سیاست‌های پرولتری و انقلابی خواهند ایستاد،



مبارزه‌ی ایده‌ئولوژیک را قاطعانه پیش ببرد. جنبش کمونیستی در این زمینه تجارب تلخ فراوانی را از سرگذرانده است که در پیشروی انقلاب نپال می‌توانند مورد استفاده قرار گیرند.

پیشروی و تعمیق انقلاب در راهی راست و هموار، یک‌طرفه و بدون پیچ و خم و مانع صورت نمی‌گیرد. "گلوله‌های شکر آلود" از جانب دشمنان طبقاتی داخلی و خارجی برای فاسد کردن حزب از درون، پیوسته پرتاب می‌شود. در نتیجه اتخاذ خط مشی ایده‌ئولوژیک - سیاسی درست و متکی بر ارزیابی از واقعیتها در هر لحظه و به‌کارگیری دائمی سبک کار کمونیستی "تحلیل مشخص از شرایط مشخص" را ایجاب می‌کند. به همین علت، پافشاری روی اصول و استراتژی انقلاب و نرمش‌پذیری در تاکتیک، شرط موفقیت احزاب انقلابی می‌باشد. "تخریب همیشه ساده‌تر از ساختمان است"، لذا شرط لازم تخریب باید با شرط کافی ادامه‌ی انقلاب تا به آخر همراه شود. در غیر این صورت انقلاب در نیمه راه از حرکت باز خواهد ایستاد.

\* \* \*

## جهان در حال انفجار

نظام جهانی سرمایه‌داری دچار بحران ساختاری است. انحصارات غول پیکر فراملی که در چپاول ثمره‌ی نیروی کار طبقه‌ی کارگر جهانی و توده‌های زحمت کش و غارت جهان تحت سلطه سر از پا نمی‌شناسند، چنان افسارگسیخته در این راه می‌تازند که هر روزی که می‌گذرد بوی تعفن این نظام استثماری سراسر جهان را بیشتر آلوده می‌کند و آزار می‌دهد.

در حالی که آمارها در سطح جهانی حاکی از افزایش شکاف بین فقر و ثروت است و میلیاردها انسان زیر خط فقر در گرسنگی و بی‌خانمانی به سر می‌برند، بهای مواد خوراکی پایه‌ای نظیر گندم، برنج، گوشت و غیره به بهانه‌های پوچی، بالا برده می‌شود که از بنگلادش تا مصر، از آفریقا تا آمریکای لاتین گرانی افسارگسیخته شورش گرسنه‌گان را برانگیخته است. در این مبارزات کارگران از جمله در مصر و بنگلادش در صف اول مبارزه‌ی اعتراضی قرار داشته و با دستگاه‌های سرکوب دوکشور که مدافع نظام‌های حاکمانند، به مقابله برخاسته‌اند. اوضاع به حدی برای امپریالیست‌ها نگران کننده شده که یان کی مون دبیرکل سازمان ملل متحد اخیراً هشدار داده است که افزایش بهای مواد غذایی به حد بحرانی رسیده و از دولتها خواسته است برای غلبه بر این بحران، تدابیری فوری اتخاذ کنند.

ازیکسو تجاوز نظامی آمریکا به خاورمیانه باعث شده تا قیمت نفت به چندین برابر نسبت به دهه‌های گذشته افزایش یابد و جیب شرکت‌های بزرگ نفتی و دولتها از نتایج این بالارفتن قیمت نفت، پُرتر شود و از سوی دیگر کنفرانس پشت کنفرانس ترتیب داده می‌شود و استفاده از مواد سوختی بهتر نظیر اتانول توصیه می‌شود که معنایی جز این ندارد که جنگلهای مناطق حاره که در تصفیه‌ی هوا و تولید اکسیژن و در نتیجه تنظیم تعادل در محیط زیست نقش مهمی دارند، باید از بین برده شده و به جای آن زمین به کشت دانه‌هایی اختصاص داده شوند که از آنها اتانول به‌دست می‌آید! و نتیجه‌ی نهایی این سیاست نیز کمبود مواد غذایی و بروز گرسنگی در ابعاد وسیع در جهان می‌شود و تازه اخبار تحقیقاتی جدید حکایت از آن دارد که گازهای متصاعد شده از سوخت اتانول خطرناک‌تر می‌باشند.

از دوجنبه می‌توان به این وضعیت برخورد کرد: ۱- جهان سرمایه‌داری در جهت حفظ موقعیت سلطه‌گر خود دچار چنان تضادهایی است که قادر به علاج آنها نیست، در هرج و مرج دست و پا می‌زند و مثل غریقی در وسط اقیانوس به هر خس و خاشاکی متوسل می‌شود که تورم و گرانی یکی از راه‌های موقتی آن در تثبیت اوضاع است! و ۲- به احتمال زیاد این هم ترفندی است که

امپریالیستها و در راس آنها امپریالیسم آمریکا به کار می برد تا وانمود کند که گرانی نفت باعث گرانی مواد غذایی شده و با فشار بر کشورهای تولیدکننده نفت، بهای آن پائین آورده شود تا ممر درآمد انحصارات امپریالیستی افزایش یابد. در صورت عدم موفقیت در پیشبردن این دوامکان، امپریالیستها و به ویژه امپریالیسم آمریکا در دامن زدن به جنگ در سطح منطقه ای و حتا کشاندن آن به سطح جهانی، که سالهاست شروع کرده، توجیه بیشتری یافته و از این طریق برای خروج از بحران اقتصادی اش، بی رحمانه به تلاش خود خواهد افزود!

مفسر

\* \* \*

## کولونیالیسم، امپریالیسم و جنگ !

کولونیالیسم، امپریالیسم و جنگ از جمله محصولهای زهرآلود جوامع طبقاتی هستند که تا به حال بروز کرده‌اند و بر بنیاد مالکیت خصوصی بروسایل تولید و مبادله، استثمار انسان از انسان و متعاقب آنها سلطه‌طلبی برای حفظ موقعیت ممتاز طبقات دارا، استوار می‌باشند.

گرچه در هر دوره‌ای از تکامل نوع مالکیت خصوصی بروسایل تولید و مبادله و شیوه‌ی استثمار، ارزشها و ضد ارزشها، عمل‌کردها و شیوه‌های حاکم اجتماعی ویژه‌ی آن دوره بر آن اساس شکل می‌گیرند، اما محور مشترکی که کلیه‌ی این دورانها را بهم مربوط می‌سازد، فردگرایی و دفاع از منافع خصوصی یا قشری است که پیوسته در مقابل جمع‌گرایی و این‌که منافع خصوصی فردی یا قشری باید در چهارچوب منافع جمعی و اجتماعی تعریف شود، قرار گرفته‌است.

امپریالیسم آمریکا که این روزها به‌حکم توان نظامی، اقتصادی و نظام استثماری‌اش، و به بهانه‌ی "مبارزه علیه تروریسم"، "دفاع از حقوق بشر" و "یقه‌درانی قلبی در مورد "دموکراسی"، بیشتر از هرکشور یا قطب امپریالیستی، کشورهای جهان پیرامونی را به میدان جنگ و ویرانی و به‌دنیائی از خون ریخته شده‌ی کودکان، زنان و دیگر مردمان بی‌گناه تبدیل کرده، نمونه‌ای است از طرزتفکر و شیوه‌ی عمل طبقات استثمارگر سلطه طلب، زورگو و متجاوز، در شرایط جدید تاریخی یعنی در عصر امپریالیسم. در آمریکا ستایش از فردگرایی و میدان دادن به بالنده‌گی آن، بالاترین ارزش شناخته می‌شود. به همین علت در طول تاریخ ۵۰۰ ساله‌ی آن، مهاجرت به آمریکا برای ثروتمندشدن و "درجست‌وجوی طلا" بودن چون شبیحی در سراسر کره‌ی خاکی ما درگشت‌وگذار بوده‌است.

شباهت میان گفتار، کردار و رفتار دولتهای استعمارگر با آنچه که امروز توسط امپریالیستها صورت می‌گیرد، به قدری زیاد است که انسانهایی که اسیر اندیشه‌های فردگرایانه و سلطه‌گر نبوده و مدافع ظلم و ستم نمی‌باشند، به راحتی قادر به درک تکرار تاریخ توسط استثمارگران کنونی در شرایط جدید تاریخی بوده و هرگز امپریالیسم را "نجات بخش" بشریت نمی‌پندارند!

بورژوازی عصر رقابت آزاد در غرب (اروپا)، با سوءاستفاده از قدرت اقتصادی، نظامی و سیاسی اش، در شرایطی به کشورهای جنوب و شرق تاخت که این کشورها هنوز گرفتار پنجه‌ی فئودالیسم و مناسبات ماقبل فئودالی بوده و تحرک لازم را در دسترسی به دانش تکنیکی و مناسبات پیشرفته‌تر اقتصادی، نیافته بودند. غرب "پیشرفته" تمام زورگوئیها و حيله‌ها و از جمله استفاده از فساد فئودالی موجود در کشورهای عقب مانده نظیر رشوه دهی، تفرقه و بینش ایلیاتی، و یا در صورت عدم پیشروی توسل به خونریزی را به‌کار بست تا جهان پیرامونی از درون فاسد شده را اسیر پنجه‌ی استثماری و غارت‌گرانه‌ی خود کند. در نتیجه نقش پیشروئی را در کمک به این کشورها برای درآوردن خود از زیر یوغ مناسبات کهنه و عقب افتاده‌ی فئودالی به عهده نگرفت. استعمارگری به‌منظور تقویت سلطه‌ی خود به ازاء منکو کردن دیگران، ارجحیت اول بورژوازی نوپا شد و در صورت عدم توانائی در مستعمره سازی با زور و نسل‌گشی، در مرحله‌ی دوم توسل به نیمه مستعمره سازی به‌خاطر حفظ منافع، برای تسلط بر جهان توسط بورژوازی به‌کار گرفته‌شد. مداخلات بی‌شرمانه در کشورهای پیرامونی به مدتی بیش از ۵۰۰ سال و در ابعاد گوناگون هم‌چنان ادامه یافت. هرچند با تغییراتی که در جهان و در اثر مبارزات ملل تحت ستم و تحت سلطه انجام می‌گرفت، تدریجاً شکل ظاهری آن تاحدی تغییر پیدا کرده است.

تنها انسانهای آزادی خواه مدافع حقوق انسانها در اجتماع بشری و در پیشاپیش آنان کمونیستها بودند که این جهان‌خواری سرمایه‌داران را قاطعانه و پیوسته افشا کرده‌اند. مارکس نزدیک به ۱۵۲ سال پیش در ۳۰ اکتبر ۱۸۵۶، طی مقاله‌ای در نیویورک دیلی‌تریبون در بررسی "جنگ انگلیس و پرس" (در آن موقع ایران کنونی در غرب □ به عنوان پرس یا پرشیا نامیده می‌شد) در رابطه با نقشه‌ای که دولت انگلیس در مورد مستعمره یا نیمه مستعمره کردن ایران و افغانستان پیش می‌برد، از جمله نوشت:

"اعلان جنگ انگلستان یا به‌طور مشخص کمپانی هند شرقی علیه پرس، در واقع یکی از ترفندهای ماهرانه و ماجراجویانه سیاست خارجی انگلیس در آسیا است که به مدد آن تا پیش از این نیز تصرفات خود را در این قاره گسترش داده بود. به محض این‌که کمپانی هند شرقی روی هریک از دولت‌های حاکم مستقل و یا روی هر منطقه‌ای که واجد منافع سیاسی و تجاری و طلا و ثروت است، نگاهی طمع‌کارانه می‌اندازد، قربانی نیز فوراً به نقض واقعی و یا خیالی این و یا آن قرارداد متهم می‌شود. قربانی متهم می‌شود که عهدنامه و یا قراردادی را زیر پا گذاشته و یا مرتکب اهانتی ابهام‌انگیز شده است. و دیری نمی‌پاید که جنگ علیه او اعلام می‌شود." (به نقل از سایت روشنگری) مارکس ادامه می‌دهد:

"اخبار دائمی دربار □ محور شرارت، به افسانه گرگ و گوسفند شباهت زیادی دارد که تاریخ انگلستان را به خون آغشته می‌سازد. انگلیس طی سالیان متمادی در فکر تصرف موقعیت مناسبی در خلیج فارس بود و به طریق اولی به جزیره خارک که در بخش شمالی این آبها واقع شده است چشم طمع دوخته بود. سر جان مالکم (Sir John Malcolm) مشهور که چندین بار به مقام سفیر در پاریس گماشته شده بود بدون وقفه در مورد این جزیره در انگلستان تبلیغ می‌کرد و در این پندار بود که این جزیره قابلیت آن را دارد تا به یکی از مراکز شکوفان و پُر رونق تجاری تبدیل شود. از این جهت که در مجاورت بوشهر، بندر ریگ، بصره و ال ختیف است و انگلستان از هم‌اکنون جزیره و بوشهر را تحت تصرف خود دارد." (همان‌جا)

در آن زمان، بورژوازی اروپا دوران بلوغ خود را می‌گذراند و بنابراین شواهد متعدد تاریخی، جهت کشاندن کشورهای عقب مانده به زیر سلطه‌ی خود، به تکمیل آنچه که نظام‌های فئودالی در اروپا تا تمام باقی گذاشته بودند، پرداخت. اما در این راستا، رقابت بین خود کشورهای اروپائی برای دستیابی به سهم بیشتر، شدیداً ادامه داشت. مارکس می‌افزاید:

"در طول نیم‌قرن، انگلستان سعی کرد تسلط خود را در دربار پادشاهان امپراتوری فارس تثبیت کند ولی موفقیت چندانی نصیبش نشد... در تهران پایتخت فارس، نفوذ انگلستان در پائین‌ترین درجه است، زیرا اگر توطئه‌های روسها را به حساب □ نیاوریم، فرانسه از موقعیت ممتازی برخوردار است، و از این سه گروه دزد دریائی و راهزن، بریتانیا همانی است که فارس باید از او بیشتر از همه بترسد. ... فرانسه نسبت به اشغال جزایری در خلیج فارس بی‌اعتنا نیست. این مسئله به شکل حادثه‌تری مطرح می‌شود، از این جهت که فرانسه برخی مدارک را بیرون می‌کشد که بر اساس آن گوئی خارک توسط پادشاهان فارس به او واگذار شده است..." (همان‌جا)

اما این قلدرگری و مداخله‌گری خارجی، هم راه با خیانت افراد با نفوذی نظیر شاهزاده‌گان دربار سلسله‌ی قاجار و یا دین‌مداران و ریاست طلبان ایلی و غیره به‌آسانی توسط دولت‌های انگلیس، روسیه و... به خدمت گرفته می‌شدند، و توطئه‌ها و دخالت‌ها، به پشتوانه‌ی این عوامل داخلی شدت می‌یافتند (برای اطلاع بیشتر رجوع شود به: "ایران در راه‌یابی فرهنگی"، ۱۸۳۴ - ۱۸۴۸، همان‌طور - نشر پیام - لندن - ۱۹۸۸)

تاریخ یک و نیم قرن ورق خورده و امروز ما در عصر حاکمیت سرمایه‌های انحصاری فراملی امپریالیستی بر جهان هستیم و باز هم رقابت بر سر بسط مناطق نفوذ و سیادت طلبی کشورها و

قطبهای امپریالیستی با شدت تمام ادامه دارد. گوئی که سردمداران امپریالیسم آمریکا سوگندخورده‌اند از تجربه‌ی توطئه‌گری استعمارگران پیر انگلستان تا آن جا که در توان دارند استفاده کنند، تا بتوانند سیادت خود را بر کشورهای جهان در قرن بیست و یکم نیز حفظ نمایند. با این تفاوت که امروز به‌کمک تکنیک اطلاعاتی الکترونیکی می‌توان چنان دروغهای شاخ‌داری بیان کرده و به خورد مردم داد که دستگاه تبلیغاتی گوبلز فاشیست در مقابل آن حقیر به‌نظر می‌رسد: - درحالی که بازرسان بین‌المللی کنترل تسلیحات کشتار جمعی پس از نظارت کامل در عراق اعلام کردند که عراق فاقد چنین سلاح‌هایی بوده و به ساختن آنها نیز نمی‌پردازد؛ اما کولین پاول وزیر وقت امور خارجه‌ی آمریکا در شورای امنیت سازمان ملل مقداری عکس مشکوک، که گویا از تزدکترای سرهم بندی شده‌ی دانش‌جوی عراقی در انگلستان کُپی شده‌بودند، به عنوان عکسهای ماهواره‌ای و سند قطعی محکومیت عراق ارائه داد که بهانه‌ی حمله به عراق شد و یا ادعا می‌شود که دولت عراق با سازمان تروریستی القاعده همکاری می‌کند، درحالی که بعد از گذشت ۵ سال از تجاوز به عراق کوچک‌ترین سندی دال بر صحت این ادعاها پیدا نشده و اسنادی که موجودند نشان می‌دهند که تصمیم آمریکا در حمله به عراق، از قبل گرفته شده‌بود و مسئله‌ی امپریالیسم آمریکا نه این ادعاها، بلکه تلاش جهت دستیابی مجدد به منابع انرژی فراوان عراق و دیگر کشورهای خاورمیانه بوده‌است تا به‌کمک آن بتواند از بحران اقتصادی که دامن‌گیرش است نجات یافته، موقعیت سلطه‌گرایانه‌ی خود را بر جهانیان حفظ کند و در عین حال رقبای رو به‌رشدی نظیر چین را در منگنه‌ی اقتصادی و نظامی گرفته و کمافی‌السابق تنها ابرقدرت جهان باقی بماند.

- از دهه‌ی ۱۹۵۰ به این سو، ابتدا فرانسه و سپس آمریکا در نهایت مخفی کاری تمامی کمکهای لازم را به دولت صهیونیست اسرائیل نمودند تا توانست زرادخانه‌ی بزرگ اتمی خود را که گفته می‌شود پنجمین درجهان است، ایجاد نماید. هیچ‌گاه هم اعتراضی جدی و تهدیدی علیه اسرائیل به خاطر تولید سلاح هسته‌ای از جانب امپریالیستها و مشخصاً توسط امپریالیسم آمریکا، صورت نگرفته و پای هیچ بازرس بین‌المللی هم به مراکز هسته‌ای اسرائیل نرسیده‌است. اما ساختن نیروگاه اتمی توسط دولت عراق در زمان حاکمیت صدام حسین کافی بود تا هواپیماهای اسرائیل آن را بمباران و نابود کنند و این تجاوزحتاً کوچک‌ترین اعتراض جدی کشورهای امپریالیستی را برنیا نگیخت! و سال گذشته نیز گویا یک مرکز اتمی در سوریه، باز هم توسط هواپیماهای اسرائیلی، بمباران شد و امپریالیستها با روحیه‌ی "شتر دیدی، ندیدی" قضیه را فیصله‌دادند. درحالی که اگر عکس این عمل صورت می‌گرفت و هواپیمائی عراقی یا سوریه‌ای تنها به حریم هوائی اسرائیل تجاوز می‌کرد، کشور عراق و سوریه کون فیکون می‌شد. کما این‌که امروز بدون چنین عملیاتی، به بهانه‌هایی واهی عراق و فلسطین را به عصر بربریت برگردانده‌اند. امپریالیسم آمریکا علاوه بر شکست مفتضحانه‌ای که در عراق و افغانستان خورده‌است، از تاریخ درس نگرفته و نمی‌خواهد حمله به ایران را هم از دستور کار خود کنار بگذارد و توطئه‌های آن، اعم از نظامی و سیاسی و اقتصادی و دیپلوماتیک در خاورمیانه و به کمک کشورهای عربی زیر سلطه و نیز برخی نیروهای مرتجع داخل و خارج ایران جهت انجام جنایت تاریخی دیگری، ادامه می‌یابند.

- امپریالیستهای اروپا، روزی به خاطر منافی که در عراق داشتند، از تجاوز ارتشهای آمریکا و انگلستان و متحدین دیگرشان به عراق پشتیبانی نکردند و امروز که آمریکا برای پیشبرد منافع‌اش اجباراً از سیاست "هرکس با ما نیست، برماست"، جهت ساخت و پاخت با امپریالیستهای اروپائی، تا حدی دست برداشته‌است، دولت فرانسه به ریاست نیکلا سرکوزی برای نفوذ در خاورمیانه با چند شیخ نشین جنوب خلیج فارس در این دریا مانور نظامی ترتیب می‌دهد، برای یاری رسانی به دولت آمریکا قول فرستادن نیرو به افغانستان را می‌دهد، بعد از گذشت ۴۰ سال از ترک پیمان تجاوزکار آتلانتیک شمالی - ناتو - که سران آن در بوخارست اخیراً جلسه داشتند - شرکت می‌کند

و زمزمه‌ی برگشت دوباره ی فرانسه به ناتو مطرح می شود. اما رقابتها و تبانیهای امپریالیستها تنها و تنها یک هدف را دنبال می کنند و آن تلاش برای کسب سهمی بیشتر از غارت جهانیان است.

- هواپیماهای جنگی آمریکا در افغانستان و عراق و هواپیماهای جنگی اسرائیل در فلسطین اشغالی ، تحت بهانه‌ی حمله به "تروریستها" روزانه بمب بر سر مردم بی دفاع می‌ریزند و این عملیات تروریستی محسو □ نمی‌شوند! اما به مقاومت توده‌ای مردم دربرابر این متجاوزانی که کشورهای پیرامونی را به خاک و خون کشیده‌اند، مُهر "عملیات تروریستی" زده می‌شود. بدین ترتیب تروریسم دولتی که وحشیانه‌ترین نوع تروریسم است، حق به جانب قلمداد می‌شود!

- در اکثر کشورهای امپریالیستی به اعتراضات بودیستها در برمه و تبت که با تحریک خود این کشورها به منظور ایجاد بلوا و آشوب □ و نفوذ در این مناطق ، صورت می‌گیرند، با آفرین گوئیهای روزمره و اشک تمساح ریختن آنها به خاطر ظلم و ستمی که به آنها می‌شود، برخورد کرده و از این مسئله برای تضعیف و بی اعتبار کردن چین در جریان مسابقات جهانی استفاده می کنند. رسانه‌های عمومی که در دست امپریالیستها است با آ □ و تا □ اعتراضات سازمان داده شده در رساندن مشعل اولمپیک از آتن به چین را انعکاس می‌دهند. درحالی که درست کردن زندانهای مخفی در سراسر جهان و به بندکشیدن صدها هزار انسان تحت بهانه‌ی تروریست بودن و اعمال شکنجه‌های قرون وسطائی و مجموعه‌ی جنایاتی که امپریالیستها در جهان روزانه مرتکب می شوند و از جمله هالوکاستی که در افغانستان، عراق و فلسطین جریان می‌یابد، در ابعاد ناچیزی سخن می‌گویند، به طوری که در آمریکای "سوپر مدرن" هنوز هم بخش قابل ملاحظه‌ای از مردم فکر می کنند که صدام حسین با القاعده رابطه داشته، سلاحهای کُشتار جمعی را مخفی نموده و لذا جنگ علیه رژیم او برحق بوده است!! □ غر □ امپریالیستی در بوق و کرناهایش "دفاع از حقوق بشر" را می‌دمد و بدتر از آن این‌که با وجودی که ۳۰۰ سال از مداخلات و خودسریهای آشکار نظامهای سرمایه‌داری غر □ در ایران می‌گذرد، تعدادی از نیروهای بورژوائی و خرده‌بورژوائی در اپوزیسیون ایرانی، رهائی از چنگ استبداد مذهبی را در طلب استمداد از امپریالیستها جنایتکار می بینند!.

- ....

اما در تاریخ هیچ‌گاه پدیده‌ها تماما و کاملا به یک نوع و یک مضمون پیش نمی‌روند. امروز بخش بزرگی از مردم جهان با تجربه‌ای چند صدساله، هم عمل کرد سلطه‌طلبانه‌ی امپریالیستها را دیده و یا شنیده‌اند و هم خیانت استثمارگران و ستمگران کشورهای خودی را و نیز عوامل خودفروخته‌ای را که در خدمت این دو دسته جنایتکاران بین‌المللی و داخلی قرار گرفته و حقوق انسانهای کار و زحمت را با بی شرمی تمام پای مال کرده‌اند، می‌شناسند.

در عین حال، توطئه ها و نیرنگهای امپریالیستی و حاکمان استثمارگر و ستم‌گرداخلی، به کمک تکنیک اطلاعاتی به مراتب زودتر از آن افشا می شوند که در طی تاریخ انجام می شدند. لذا هر چه در زمان جلوتر می‌رویم، هم مقاومت در برابر مداخلات خارجی افزایش می یابد و هم علاوه بر مسلح شدن ارتجاع جهانی به سلاحهای کشتار جمعی و تکنیکهای نظامی برتر، امپریالیستها در استفاده از آنها با مشکلات عدیده‌ای و از جمله اعتراضات مردم در کشورهای خودی روبه رو می شوند و خطر خیزش و شورش مردم کشورهای خودی، آنها را به وحشت انداخته و قادر نمی‌شوند هر نقشه‌ای که در سر داشته باشند در عمل با آسایش خیال پیاده کنند.

اما همان طور که تاریخ صدسال گذشته نشان داد، پیشروی در تاریخ در طرد ارزشها و عملکردهای ارتجاعی داخلی و جهانی، منوط به وجود پیش‌قراول راستین مخالف سرسخت این ارزشها و

عمل کردها در هر کشور است . هر بار که این پیش قراولان با شکست مواجه شوند ارتجاع جهانی هارتر از قبل به منظور تحکیم موقعیت حاکم اش، متوسل به وحشیانه‌ترین عمل کردها شده و به تشدید فشار دست می‌زند.

اکنون در دهه‌ی اول قرن جدید میلادی، بورژوازی در هر سطحی از امکانات سرمایه‌ای اش اعم از بورژوازی بزرگ کشورهای صنعتی امپریالیستی، تا بورژوازی متوسط کشورهای عقب مانده، موضعی ضدانقلابی در برابر اردوی کار و زحمت داشته و خرده بورژوازی نیز در صورتی که رهبری و همراهی با پرولتاریا در نبرد تاریخی اش برای سوسیالیسم و لغو مناسبات طبقاتی استثماری و ستمگرانه را نپذیرد، در صف ضدانقلاب □ جهانی قرار می‌گیرد.

لذا پایان دادن به استعمار، استثماری و ستم طبقاتی، انواع تبعیضهای نژادی، ملی، جنسی، مذهبی، فرهنگی و هر نوع تجاوزگری، سلطه‌طلبی و جنگ، بدون پایان دادن به توهم آفرینی در مورد نقش "رهائی‌بخش" امپریالیسم، و یا بدون طرد ایده‌نولوژی دینی و یا ادعاهای سوسیال دموکراتیک و فرمیستی که نهایتاً بنا بر تجار □ تاریخی، در خدمت ارتجاع حاکم قرار می‌گیرند، ممکن نیست. با این دیدگاه عمومی است که کمونیستها باید تاکتیکها و استراتژی مبارزاتی خود و طبقه‌ی کارگر را تهیه و تدوین کرده و به نقش عنصرمادی در تغییر جهان: یعنی ایجاد تشکل کمونیستی واحد و تشکلهای مطالباتی واحد در گروههای مختلف اجتماعی در هر کشور و وحدت جهانی پرولتاریا، عمیقاً دل بسته و سنگ رد بر سینه‌ی فرقه‌گرایی بزنند. چراکه تغییر جهان میسر نیست مگر با زورمادی تمرکز یافته و به هم گرمخوردی طبقات تحت استثمار و ستم. چنین است درس تاریخ که باید آن را خو □ بیاموزیم.

ک. ابراهیم - ۱۶ فروردین ۱۳۸۷

## پرده‌های پندار و توهم را بدریم !

امروز مهم نیست که کجای دنیا هستید ، و چه برنامه رادیو و تلویزیونی را مشاهده می کنید همه جا صحبت از "بازیهای المپیک پکن" و "آزادی تبت" است. همه جا تصاویر سرکوب نیرو های تیره پوشی است که ظاهرآ پلیس چینی هستند و به کتک کاری بودائیان نارنجی پوش مشغولند، رنگ مورد علاقه امپریالیسم آمریکا از صربستان، گرجستان و اوکراین تا برمه و تبت، همه جا نارنجی، رنگ خوبی و آزادی است!!

سناریوی ساده ای سر هم بندی کرده اند، از یک سو رژیم سرکوبگر و "هیولای کمونیستی" چین و از این طرف روحانی نیمه لخت خندان و افتاده ای که فقط از مال دنیا استقلال کشور " اشغال " شده اش را می طلبد.

در تمامی این رسانه های "بی طرف" متعلق به مرداخ، برلوسکونی، اشپرینگر و سیا، هیچ اشاره ای به این نکته نمی شود که تبت هرگز توسط چین توده ای اشغال نشده و این سرزمین از بیش از ششصد سال پیش جزئی از خاک چین بوده و تنها پس از انقلاب چین و تشکیل جمهوری خلق چین بود که از خودمختاری برخوردار گردیده و در همین دوره است که برای اولین بار مردم محروم این منطقه از زیر بار سیستم عشیره ای و ظلم ارتجاعی راهبان "دالائی لامائی" نجات یافتند و سرنوشت خویش را خود در دست گرفتند.

در حالی که هنرمندان هالیوودی در رقابت با یک دیگر برای دفاع از "آیت الله دالائی لاما" در حال سبقت گیری هستند، و "فعالان" حقوق بشر خود را از در و دیوار پل های شهر های آمریکائی و اروپائی آویزان می کنند و برای ربودن و خاموش کردن مشعل المپیک با هم در رقابتند و ساده لوح ترین ناظران سیاسی احترامات خود را نثار هوش و ذکاوت دالائی لاما می کنند (که "چه زمان مناسبی" را برای افشای "اژدهای زرد" انتخاب کرده)، حقیقت پشت پرده ای ابریشمین و نارنجی رسانه ها پنهان می ماند تا دستگاه جهانی امپریالیسم آمریکا با لبخندی ظفرمند به ریش آنان بخندد و این "داوطلبان و مدافعان" حقوق بشر را در خدمت اهداف بلند مدت خویش مانند ابزاری پیش پا افتاده به خدمت بگیرد.

در حالی که اسلام در بسته بندی تبلیغاتی رسانه ای به عنوان دین اهریمنی سیاه و ضد بشری عرضه می شود و مفتی ها و آیت الله های اسلامی با شکم های برآمده و ریش های ژولیده در برابر دوربین ها از قرآن نقل قول کرده و تباهی و ستمگری را ترویج می کنند، راهب های لاغر و قلمی بودائی با سرو صورتی تراشیده و در صفوفی مرتب با شال های نارنجی از حق آزادی بیان خود استفاده می کنند و به شکلی "صلح آمیز" خواستار حقوق حقه پای مال شده خویش می شوند! در این میان هیچ اشاره ای به به حمله سازماندهی شده همین طلبه های بودائی به مغازه های چینی ها و ضرب و شتم چینی های ساکن تبت و آتش زدن نشانه های چینی به دستور "آیت الله دالائی لاما" نمی شود. همین عاشقان سینه چاک استقلال تبت و حقوق بشر هیچ علاقه ای به وضعیت حقوق بشر و هولوکاست اسرائیلی در غزه نشان نمی دهند، و از رعایت حقوق انسانی در عراق ، افغانستان گوانتانامو نمی پرسند.

این علاقه دسته جمعی تمامی جریانات مشکوک و بدنام امپریالیستی و "حقوق بشری"، نشان از توطئه ای بزرگتری دارد.

"چه خواهد شد اگر چین به یک قدرت عظیم منطقه ای تبدیل گردد، و هرچه بیشتر به سوی تبدیل شدن به یک قدرت جهانی گام بر دارد و نفوذ سیاسی و نظامی خود را در منطقه گسترش دهد؟ آیا آمریکا می تواند نظاره گر این تحولات باقی بماند؟ و شاهد گسترش منطقه ای چین باشد؟"

جملات فوق از کتاب "تنها ابر قدرت" در سال ۱۹۹۷ از یکی از مشهور ترین متفکران امپریالیستی عصر حاضر در کنار "هانتینگتون" و "کیسینجر"، مشاور امنیتی کارتر رئیس جمهور سابق آمریکا و



پروفسور در رشته سیاست خارجی آمریکا و مشاور مرکز سیاسی گذاری امپریالیستی "مرکز تحقیقاتی استراتژیک و بین المللی" در واشنگتن دی-سی است!

وی از اولین پیش قراولان تز "جلوگیری از رشد چین" در واشنگتن بود. برژینسکی در سال ۱۹۷۹ زمانی که مشاور امنیتی کارتر رئیس جمهور وقت آمریکا بود با تیز بینی خواستار توجه به رشد چین شد که تازه مقدماتش تهیه می شد و مدعی شد "سیاست خارجی چین مبتنی است بر منفردکردن آمریکا در منطقه آسیای جنوب شرقی و آسیای میانه و تحمیل خود به آمریکا به عنوان یک قدرت منطقه ای با هدف گسترش این نفوذ به مرتبه ای بالاتر به عنوان رقیب آمریکا" (کتاب تخته شطرنج بزرگ) همین برژینسکی بود که تمام تلاش خود را مصروف این هدف کرد تا با زمینه چینی پر خرجی و با هدف تضعیف "شوروی سابق" این کشور را مجبور به تجاوز نظامی به افغانستان نماید!

وی در مصاحبه ای در سال ۱۹۹۸ می گوید "ما سعی نکردیم شوروی را سوا مجبور به تجاوز به افغانستان نمائیم، اما ما با تحریکاتمان احتمال و امکان اتفاق افتادن این حمله را فراهم نمودیم" (هفته نامه فرایتاگ مقاله ای از یورگن روزه) وی در ادامه مدعی می شود "این یک تاکتیک فوق العاده و موفق بود و شوروی در این دام افتاد و گرفتار هم شد" (همانجا) حمایت های آشکار نظامی و مالی امپریالیسم آمریکا و متحدانش پاکستان و عربستان در دفاع از مجاهدین افغان، با هدف ایجاد یک "ویتنام روسی" و تضعیف نفوذ شوروی در منطقه و به خطر انداختن آرامش سیاسی کشور های آسیای میانه عضو شوروی و دامن زدن بر مسائل قومی- مذهبی در بسیاری از زمینه ها با موفقیت جلو رفت و نقش موثری در تضعیف نظامی و مالی شوروی داشته و در فروپاشی شوروی بی شک بی تاثیر نبود.

در این میان و از زمانی که دکترین اخلاقی "نئوکان ها" به سیاست روز امپریالیسم آمریکا تبدیل شده است، و جنگ صلیبی- صهیونیستی دارودسته بوش - چینی به سیاست خارجی آمریکا مبدل شده است، آمریکا تجارب فراوانی در زمینه سو استفاده ابزاری از مسائل قومی، نژادی و مذهبی کسب کرده است.

تجارب تجاوز نظامی به یوگسلاوی، تکه پاره کردن آن کشور، تجاوز به افغانستان و عراق و دامن زدن به اختلافات مذهبی و قومی در این کشورها، آن هم به بهانه "دفاع از حقوق بشر و گسترش آزادی"، تصرف مخملین جمهوری های سابق شوروی از طریق بی ثبات کردن سیاسی، همه تلاش های چند سال اخیر امپریالیسم جهانی بوده است.

بی شک بدون مجاهدین افغان، کرد های عراقی، اوچه کای آلبانی و در مورد چین "طلبه های دالائی لاما" موفقیت آمریکا به این راحتی امکان پذیر نمی بود.

اهمیت استراتژیک "هندو کش" برای آمریکا، وی را مجبور به چیدن دامی دیگر این بار برای چین می نماید. آمریکا آگاه است پس از تجربه افغانستان و شوروی، چین از یک رو در روئی مستقیم با آمریکا پرهیز کرده است، چرا که این درگیری موجب تضعیف نیروی نظامی و توقف رشد اقتصادی چین خواهد شد، آنهم در شرایطی که این کشور با بیش از ۱۵۰۰ میلیارد دلار ذخیره ارزی از بهترین شرایط برای تبدیل شدن به یک ابرقدرت نظامی برخوردار بوده و یک درگیری نظامی تنها می تواند به ضرر چین تمام شود.

با این فرضیه، دارو دسته جیره خوار "دالائی لاما" که شخصا به ارتباط با آمریکا و سلسله بوش افتخار می کند مانند فرشته های کمک آسمانی ظاهر می شوند و به وظیفه ننگین خود عمل می کنند.

تاکتیک فعلی آمریکا دامن زدن به جنگ منطقه ای است که یک طرف این جنگ می بایستی چین باشد. حامد کرزای دست نشانده آمریکا در افغانستان در گفتگویی با یکی از نمایندگان حزب "دمکرات مسیحی آلمان" مدعی شد که اگر آمریکا می خواست می توانست جنگ را در افغانستان به سرانجام رسانده و صلح را برقرار سازد و یا اظهارات ژنرال های ارتش انگلیس و آلمان که آنان نیرو های خود را با هدف بلند مدت ۴۰ ساله در افغانستان مستقر ساخته اند، نشان می دهد که با یک برنامه ریزی وسیع تری در منطقه هندو کش روبهرو هستیم. " (هفته نامه فرایتاگ مقاله ای از یورگن روزه)

اتفاقات اخیر پاکستان مبنی بر دامن زدن به اختلافات داخلی این کشور توسط آمریکا و تضعیف "ژنرال مشرف" که در برابر گرایشات جدید هند (رقیب اتمی پاکستان) به سوی آمریکا از خود گرایشات

نزدیکی به چین را نشان داد، در جهت آمادگی این کشور برای ایجاد یک پشت جبهه قابل اتکا در راستای پیش برد سیاست های آمریکا در منطقه بود. اهمیت استراتژیک پاکستان چه در دوران جنگ مجاهدین افغان بر علیه شوروی و چه در اشغال افغانستان نشان داد که این کشور در سیاست های فعلی آمریکا در هندوکش همچنان می تواند نقشی تعیین کننده را ایفا نماید.

مخالفت با سیاست های دولت های استبدادی مانند چین و جمهوری اسلامی نباید هرگز به تقویت جریانات ارتجاعی بیانجامد که در خدمت قدرت های بزرگتر و هارتر سرمایه داری هستند و اهداف امپریالیسم جهانی را پیش می برند. امپریالیسم آمریکا برای رسیدن به اهداف خود هر اسی از دامن زدن به هر توطئه ای و سوء استفاده از هر وسیله ای برای ایجاد اختلافات داخلی و بالکانیزه کردن کشورها و قربانی کردن کارگران و زحمت کشان ندارد. چین با توجه به تنوع ملی و نژادی و مذهبی اش مانند ایران و بسیاری از کشورهای منطقه در این زمینه آسیب پذیر است و تلاش آمریکا و متحدانش دامن زدن به این اختلافات با هدف جنگ افروزی و ایجاد عدم ثبات سیاسی برای به قدرت رساندن دست نشاندهگان خود در این کشورها می باشد. وظیفه کمونیست ها کنار زدن پرده های فریب کاری سرمایه داری جهانی و افشای دسیسه های آنان نه در جهت دفاع از دارودسته رویونیست حاکم در چین که چهاراسبه درجادهی گسترش مناسبات سرمایه داری می تازند، بلکه در دفاع از حقیقت و آزادی است. در برابر امپراطوری رسانه های سیاه و جنگ افروز امپریالیست نباید سکوت کرد.

م.افسر - ۱۵ آوریل ۲۰۰۸

## عمل کرد [ ] پریالیسم و صهیونیسم در جهان

برگرفته از منابع خارجی که ضرورتاً مواضع حزب رنجبران ایران نمی‌باشند - هیئت تحریریه

### ۵۵۰۰ عالم عراقی پس از تهاجم [ ] ریکائی - انگلیسی گم و گور شده‌اند

۲۱ مارس ۲۰۰۸

دکتر نوالدین الرُبیبی، رئیس شورای تحقیقات علمی، رئیس فرهنگستان تحقیقاتی، و شناخته شده به عنوان دانش‌مند عراقی در رشته‌ی تکنولوژی هسته‌ای، می‌گوید که تهاجم آمریکا به عراق باهدف نابودکردن آینده‌ی عراق از طریق کُشتن و یا نابودکردن دانش‌مندان، سوزاندن کتابهای تحقیقی در مراکز تحقیقاتی به ارزش ۱۰ میلیارد دلار بود .

دکتر رُبیبی اضافه می‌کند که ۸۰٪ کشته شده‌گان، کارکنان دانش‌گاه بودند که نیمی از آنها تیتراستاد و استادیار داشتند. نیمی از قتلها نیز در دانش‌گاه المستنصریه بغداد، و سپس در بصره و موصل صورت گرفته‌اند، ۶۲٪ از آنها دکترا داشته و ۱/۳ دیگر متخصص در علوم و [ ] زشکی بودند.

دکتر رُبیبی می‌افزاید که [ ] یشروی علمی و تکنیکی عراق از جمله دلایل برجسته در تجاوزبه عراق توسط آمریکا و متحدانش و تحریک و هدایت صهیونیستها بود. اظهاریه‌ی مادلن البرایت، وزیر امور خارجه آمریکا در دوران جنگ به‌قدر کافی روشن‌گر بود. او بدون تعارف گفت که ما چه می‌توانستیم با عراق بکنیم جز نابود کردن مغزهای عراقی که بمب هسته‌ای نمی‌توانست. "نابودکردن مغزهای عراقی مهمتر از بمباران عراق بود".

از این رو، وقتی که ارتشهای آمریکا و انگلیس عراق را اشغال کردند، اولین کاری که انجام دادند گرفتن موسسات علمی و تحقیقاتی، کالج‌ها و دانش‌گاه‌ها بود و سوزاندن کتابخانه‌ها و ارثیه‌های عراق که به غارت و تاراج برده شدند.

واقعیت گم و گور شدن ۵۵۰۰ عالم عراق [ ] س از تجاوز آوریل ۲۰۰۳، که اکثریت آنها به ار [ ]، آسیای شرقی و کشورهای دیگر عربی مهاجرت کردند، صحت این ادعا را ثابت می‌کند. بقیه به قتل رسیدند و عالمای عراق از این حادثه درس گرفتند. بعد از ربوده شدن دکتر علی محاویش، ناظم دانش‌کده‌ی مهندسی دانش‌گاه المستنصریه و [ ] پیداشدن جسد او، علمای عراق متوجه شدند که آنها در جوئی زنده‌گی می‌کنند که بعد از سقوط بغداد توسط مغولها در ۱۲۸۵ ... بی نظیر بود. برخی از آکادمیسین‌های عراقی نامه‌ای دریافت کردند با گلوله‌هایی در آن. از ۵ استاد کالج [ ] زشکی خواسته شد که به زندگی طولانی در خارج از عراق بروند.

دکتر رُبیبی می‌گوید: تهدید جیمز بکر در رابطه با برگرداندن عراق به دوران ماقبل صنعتی، یعنی قرون وسطا... معنایش تخریب و نابودی کلیه‌ی راههای مقاومت و مخالفت بود که هلاکوخان در تهاجم وحشیانه‌اش انجام داد به طوری که آب فرات از خون کشته‌های انداخته شده در رود، سرخ شد و سیاه، با کتابهایی که به آن [ ] رتاب کردند.

حقیقت این است که متجاوزان به روشنی، عظمت و معنای طرح علمی و تکنیکی در جزئیات‌اش، سیستم علمی و تکنیکی در هم ادغام شده‌ای که تضمین کننده‌ی استقلال ملی کشور بود، را متوجه شدند و آن را فاکتور مهمی دانستند که نمی‌توانستند از آن صرف‌نظر کنند. لذا چند روز بعد از اشغال، دکتر محمد الراوی سر [ ] رست سندیکای [ ] زشکان درمانی عراق و رئیس دانش‌گاه بغداد به قتل رسید. کُشتارها بعد از آن به‌طور آشکاری در روز روشن شروع شد. ۱۵۰۰ متخصص سطح بالای عراق نظیر مُحی حسین استاد آنرودینامیک و مهندسی هو [ ] یما در دانش‌گاه تکنیک، دکتر مُهنا

الدولیمی، استاد در همان دانشگاه، دکتر قلیب الحیتی استاد در مهندسی شیمی در همان دانشگاه، صرف نظر از هزاران کارخانه، آزمایشگاه و مرکز تحقیقاتی، به قتل رسیدند. اسرائیل بخشی از این عملیات را به عهده داشت. سازمان جاسوسی اسرائیل، ارتش مخفی ۱۵۰ نفری را مأمور کرد ۸۰۰ دانشمند عراقی را که در لیست نامها داشتند یا از بین ببرند و یا وادار به مهاجرت به اسرائیل بکنند. در جریان اشغال در سالهای اخیر اسرائیل توانست بخشی از این دانشمندان را که به عراق خیانت کرده و خود را به بغل اسرائیل انداخته بودند، جذب کند. یکی از آنان کنعان مکینا است که دکترای افتخاری به او داده شد. دیگران طاهر لیبیب و محمد ابو صالح که عنوان ماستر دریافت نمودند.

اکنون روشن شده است که گروه بازرسان بدنام سازمان ملل که قبل از تجاوز آمریکا - انگلیس سراسر خاک عراق را گشتند، لیست نام دانشمندان عراق را به اسرائیل دادند.

دکتر ربیعی همچنین میگوید: گشتن دانشمندان عراق بخشی از استراتژی "هرج و مرج سازنده" است که اشغالگران از موقع تهاجم از آن استفاده می کنند تا عراقیها را مطیع کرده و به انقیاد درآورند. بزرگترین هرج و مرج سازمان یافته نشان از حماقت، ناتوانی یا زبونی غیرقابل علاج آنها در برابر کاخهای دولت عراق، موسسات دولتی، بانکها، دانشگاهها، کارخانهها، مراکز مهندسی و ارتشی، موزهها، کتابخانهها و زیورآلات عتیقه‌ی عراق داشت، که متجاوزان گستاخ به وجود آوردند. این "هرج و مرج زیان آور"، مثل خطوط رسم شده به طور اتفاقی در رایانه است. این عامل از دست دهی منابع عظیم مالی دولت عراق بود، که فساد بی سابقه، عمومیت یابی رشوه دهی برای روزه های دروغین، نظیر رشوه دهی برای انتخاب شدن و شرکت در دولت فدرال را به وجود آورده است. هرج و مرج خوش قیافه نظیر دیده‌ی فیزیکی، هدف عمده اش ایجاد آشوب و نابود کردن وحدت ملی و موجودیت کشوری است. با وجود این همزمان، آنها بزرگترین سفارت خانه‌ی آمریکا را در بغداد و ۴ ایگاه نظامی را در نقاط مختلف عراق، درست می کنند.

دکتر ربیعی میگوید که اولین بررسی در مورد قتل عام دانشمندان عراق، زشکان معالج و مهندسان، توسط دکتر اسماعیل الجلیلی عراقی و تبعه‌ی انگلستان صورت گرفته و به اولین کنفرانس بین المللی در مورد کشتار آکادمیسینهای عراق که در مادرید، ایالت اسپانیا، ارائه گردید. این بررسی نشان داد که دکتر محاویش چهارمین ناظم به قتل رسیده در دانشگاه المستنصریه بود. قبل از وی، ناظمهای کالج زشکی، آموزش و رورش، و کالج حقوق به اضافه‌ی نایب ناظم های کالج های علوم، اقتصاد و مدیریت به قتل رسیده بودند. از روسای بخشها، سه نفر به قتل رسیدند: در قسمتهای زبان آلمانی، تعلیم و تربیت و مطالعه‌ی جهان عرب. این آکادمیسینها متعلق به مذاهب و فرقه های مختلف در عراق بودند، و نه متعلق به گروه خاصی. امری که ثابت می کند جنایتکاران عراقی نیستند. [www.uruknet.info?p=42278](http://www.uruknet.info?p=42278)

\* \* \*

**اسد: آریکائیها به سوریه گفتند دانشمندان عراقی را نپذیریم،**

**اکنون بی دانیم چرا**

راهها به سوی عراق: ۱۷ آوریل ۲۰۰۸

رئیس جمهور الاسد طی سخنرانی خود در اجلاس تجدید حیات ان - عربی و سرنوشت عربی در دمشق، نکته‌ی افشانشده‌ی را در مورد تجاوز به عراق، بر ملا کرد.

" ولی چند هفته بعد از سقوط بغداد، کالین اول وزیر امور خارجه‌ی آمریکا به دمشق آمد و با غرور از کاری که ارتش اش در عراق انجام داده بود، صحبت کرد و اضافه نمود که سوریه نباید دانشمندان عراقی ناهنده را بپذیرد و در مورد ورود متفکران عراقی به سوریه هشدار داد. بعدها

ما متوجه شدیم که هدف، قتل آنها توسط ارتش آمریکا بود. برای ما روشن شد که آمریکائیا می‌خواهند عراق از نظر امکانات باقی مانده از گذشته چنان نابود شود که دیگر قادر به تربیت روشن‌فکران جدید نگردد." [www.uruknet.info?p=43147](http://www.uruknet.info?p=43147)

\* \* \*

## پزشکان عراقی می‌گویند : "ما در هیروشیما ی جدیدی زنده‌گی می‌کنیم"

شروود رُسن : ۲۴ مارس ۲۰۰۸

آمریکا، انگلستان و اسرائیل تکه‌ای از خاورمیانه را به جهنم رادیواکتیو تبدیل کرده‌اند. آنها این کار را با شلیک آنچه که "اورانیوم تضعیف‌شده" می‌نامند، انجام می‌دهند که در واقع مهمات آغشته به رادیواکتیو هستند و این گشاده‌ترین سلاحهای تاکتیکی است که شاید هیچ‌گاه توسط مغز بیچیده انسانی اختراع نشده بود.

برای کسانی که با شک برخورد می‌کنند در اینترنت می‌توان به انبوهی از داده‌ها دسترسی داشت: نظیر گزارش سال ۱۹۹۹ کمیسیون بین‌المللی انرژی اتمی به اعضای سرطان شناسی انجمن سلطنتی پزشکان انگلیس، به پزشکان معالج صدمات هسته‌ای در بیمارستان سربازان قدیمی صدمه دیده، به مقامات رسمی در زایشگاه و بیمارستان کودکان در بصره، به گزارش اسکات پیترسون در کریستیان ساینس مانیتور. پیترسون در اوت ۲۰۰۳ برای یافتن میزان رادیواکتیو از کنتور گایگر استفاده کرد که رقمی بین ۱۰۰۰ تا ۱۹۰۰ برابر بیش از حد معمول را در مناطقی از بغداد نشان می‌داد که بمبهای نفوذکننده در آنجا منفجر شده بودند. گفته می‌شود که یک چنین بمبهایی بیش از یک تن اورانیوم تضعیف شده را در خود جای می‌دهند.

برای درکی کوتاه از جنگ رادیواکتیو رجوع شود به کتاب کریستیان شرر به نام "اورانیوم تضعیف شده و آزادی عراق"، محقق در انستیتوی صلح هیروشیما منتشر شده در ۱۳ آوریل ۲۰۰۳ در znet. شرر می‌گوید: "بر اساس ۴۸ مین گزارش کمیته‌ی سازمان ملل در رابطه با تشعشعات اتمی در ۲۰ آوریل ۱۹۹۹، از دید مرگ ناشی از اورانیوم تضعیف شده بین ۱۹۹۱ و ۱۹۹۷، آژانس بین‌المللی انرژی اتمی به نیم میلیون نفر تخمین زده می‌شود. باتوجه به این‌که حدود ۷۰۰ تا ۸۰۰ تن اورانیوم تضعیف شده در بمباران مناطق نظامی در جنوب عراق مورد استفاده قرار گرفته بود. چنین مقداری از اورانیوم، نیم میلیون انسان را مبتلا ساخت و علت مرگشان گردید."

شرر نوشت: "در سال ۱۹۹۱، تجهیزات آغشته به اورانیوم تضعیف شده عمده‌تا ضدتانکها در منطقه‌ی کویری جنوب بصره به کار رفت، درحالی که در جنگ کنونی این تجهیزات در تمامی عراق مورد استفاده واقع شدند، نظیر بغداد، موصل، تکریت و شهرهای دیگر که انسانهای زیادی ساکن بودند." او افزود: "برای ایهی گزارش آژانس از تجارب گذشته، تعداد گشته‌شده‌ها شاید در چند سال آینده به مراتب از ارقام فوق بیشتر بشود!"

شرر ضمناً یادآورد شد که کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل در سال ۱۹۹۶ اعلام نمود که اورانیوم تضعیف شده سلاح گشتار جمعی است و آنانی که این سلاح را به‌کار می‌برند مرتکب جرم علیه بشر می‌شوند. در میان استفاده‌کنندگان: رئیس جمهور بوش، در، بیل کلینتون، آنانی که بالکان را آلوده به تشعشعات رادیواکتیو کردند، وساکنان کنونی کاخ سفید، قرار دارند.

بگذارید از زبان پزشکان عراقی ماجرا را بشنویم: دکتر جواد العلی پزشک معالج سرطان در بیمارستان بصره و رفسور حسام الجرموکلی از دانشگاه بغداد می‌گویند: "میزان مرگ و میر در عراق به خاطر دچار شدن به سرطان، ناشی از جنگ رادیولوژیکی آمریکا، از سال ۱۹۹۱ به سرعت روبه افزایش گذاشته‌است" (بر اساس گزارش آنها در اول دسامبر ۲۰۰۲ در سالون یادبود

قربانیان هیروشیما). العلی که عضو انجمن سلطنتی زشکان در انگلیس نیز هست در ۵ فوریه ۲۰۰۱ در نشریه کانترا [انچ نوشت: "گرد و خاک صحرامرگ آور شده است. بررسی‌های ما نشان می‌دهند که بیش از ۴۰٪ جمعیت حوالی بصره دچار سرطان خواهند شد. ما در هیروشیمای جدیدی زنده‌گی می‌کنیم." (بصره ۱.۷ میلیون جمعیت دارد. آیا ۶۸۰۰۰۰ نفر دچار سرطان خواهند شد؟ در آن صورت تعداد قربانیان از صدمات رادیواکتیو در هیروشیما و ناکازاکی بیشتر خواهد شد). در همان مقاله گزارش شده که از ۱۹۹۰ به این سو، نرخ رشد گرفتار شدن به غده‌ی سرطانی ۶۰٪ افزایش یافته، به طور مشابهی، میزان دچار شده‌گی به سرطان در ساریوو در بمبارانهای ۱۹۹۶ در ۵ سال گذشته، ۳ برابر شده است و خود کارکنان ناتو و سازمان ملل در منطقه نیز چنین شده‌اند".

دکتر زناد محمد، کارمند در بخش مامائی بیمارستان آموزشی بصره می‌گوید که در عرض ۳ ماه از شروع ماه اوت ۱۹۹۸، ۱۰ نوزاد بدون سر، ۸ تا با سرهای به‌طور غیرعادی بزرگ و ۶ نوزاد با دست و پای ناقص بودند (رجوع کنید به سایت جهان سوسیالیستی ۸ سپتامبر ۱۹۹۹. و روزنامه انگلیسی گاردین گزارش داد که موارد سرطانی در زایش‌گاه بصره از ۸۰ نفر در سال ۱۹۹۰ به ۳۸۰ نفر در سال ۱۹۹۷ افزایش یافته است.

فیل گاردنر گزارش‌گر از بسامه الآسام، دکتر امراض زنانه، در بیمارستان معنون بغداد نقل می‌کند: "من طی ۷ سال این مرض در حال افزایش را بررسی کرده‌ام. ما با نقصانهای مادرزادی مواجه نبوده‌ایم، اما اخیراً سقط جنین اجباری ناشی از نقصانهای مادرزادی روی می‌دهند. در گذشته شاید ماهی یک بار چنین می‌شد. اما اکنون ۲ تا ۳ سقط جنین در روز را شاهدیم." (یعنی هزار بار در سال؟).

و اما زشکان آمریکائی چه می‌گویند: سرهنگ آساف دوراکوویچ، رئیس قبلی بخش زشکی هسته‌ای بیمارستان ویلمینگتون می‌گوید او ایزوتوپ اورانیوم را در خون سربازان شرکت کننده در جنگ خلیج فارس یافته بود. نیویورک تایمز در ۲۹ ژانویه ۲۰۰۱ از قول دوراکوویچ نوشت که "اورانیوم تضعیف شده و از جمله اورانیوم ۲۳۶ در ۶۲٪ سربازانی که معاینه کرده‌بود، مشاهده شد. این عناصر در بدن آنها جای گرفته و می‌تواند به بروز ناراحتی بیانجامد." او خاطر نشان می‌کند که "اورانیوم می‌تواند وارد جریان خون شود و در استخوان، غده‌های لنفاوی، ششها و کلیه‌ها قرار گرفته و با بخش اشعه طی زمانی طولانی صدمه بزند". مقاله تایمز هم چنین اشاره به مرگ ۲۴ سرباز اروائی دارد که به‌عنوان سربازان صلح در بالکان بوده و امراض آنها توسط بسیاری دیگر گزارش شده بودند".

روبرتو گویازدا محقق آمریکائی از بخش تکنولوژی زیست محیطی دانش‌گاه سانتاکروز کالیفرنیا، محقق عالی در بررسی وضعیت سربازان زخمی شده از تشعشعات رادیواکتیو گلوله‌های شرابنل در جنگ خلیج می‌گوید "میزان بالای از اورانیوم در ادرار همه، بعد از ۷ تا ۸ سال از پایان انفجارها، مشاهده شده است. آنانی هم که خاکستر اورانیوم را تنفس کرده بودند میزان زیادی از آن در بدن داشتند".

تام کاسیدی یک سرباز قدیمی آمریکا از بخش یکم سواره نظام که در عراق سالهای ۲۰۰۳ تا ۲۰۰۵ بود، می‌گوید: "بعد از جنگ اول خلیج، سطح تشعشعات ۳۰۰ برابر وضعیت عادی شده بود. در اشغال جدید، گلوله‌های آغشته به اورانیوم تضعیف شده‌ی بیشتری به کار گرفته شد. اثراتش وحشتناک بودند. دنیس کین از بخش ۱۸ نیروی هوائی ارتش آمریکا و توفان صحرا که از "مرضی ناشناخته" رنج می‌برد می‌گوید که "دانش‌مندان نام آن را تجزیه‌ی سلولها می‌نامند و نمی‌دانند به چه علت این اتفاق برای سربازان می‌افتد. اما این در واقعیت مرض مربوط به تشعشعات است، چون که اورانیوم تضعیف شده در همه جا خش شده است". [Uruknet.info?p=42361](http://Uruknet.info?p=42361)

( واقعیت این است که می‌دانند، اما "دموکراسی" امپریالیستی مانع از افشای آن است - رنجبر)

## عمل کرد [ ] پریالیسم و صهیونیسم در جهان

برگرفته از منابع خارجی که ضرورتاً مواضع حزب رنجبران ایران نمی‌باشند - هیئت تحریریه

### ۵۵۰۰ عالم عراقی پس از تهاجم [ ] ریکائی - انگلیسی گم و گور شده‌اند

۲۱ مارس ۲۰۰۸

دکتر نوالدین الرُبیبی، رئیس شورای تحقیقات علمی، رئیس فرهنگستان تحقیقاتی، و شناخته شده به عنوان دانش‌مند عراقی در رشته‌ی تکنولوژی هسته‌ای، می‌گوید که تهاجم آمریکا به عراق باهدف نابودکردن آینده‌ی عراق از طریق کُشتن و یا نابودکردن دانش‌مندان، سوزاندن کتابهای تحقیقی در مراکز تحقیقاتی به ارزش ۱۰ میلیارد دلار بود .

دکتر رُبیبی اضافه می‌کند که ۸۰٪ کشته شده‌گان، کارکنان دانش‌گاه بودند که نیمی از آنها تیتراستاد و استادیار داشتند. نیمی از قتلها نیز در دانش‌گاه المستنصریه بغداد، و سپس در بصره و موصل صورت گرفته‌اند، ۶۲٪ از آنها دکترا داشته و ۱/۳ دیگر متخصص در علوم و [ ] زشکی بودند.

دکتر رُبیبی می‌افزاید که [ ] یشروی علمی و تکنیکی عراق از جمله دلایل برجسته در تجاوزبه عراق توسط آمریکا و متحدانش و تحریک و هدایت صهیونیستها بود. اظهاریه‌ی مادلن البرایت، وزیر امور خارجه آمریکا در دوران جنگ به‌قدر کافی روشن‌گر بود. او بدون تعارف گفت که ما چه می‌توانستیم با عراق بکنیم جز نابود کردن مغزهای عراقی که بمب هسته‌ای نمی‌توانست. "نابودکردن مغزهای عراقی مهمتر از بمباران عراق بود".

از این رو، وقتی که ارتشهای آمریکا و انگلیس عراق را اشغال کردند، اولین کاری که انجام دادند گرفتن موسسات علمی و تحقیقاتی، کالج‌ها و دانش‌گاه‌ها بود و سوزاندن کتابخانه‌ها و ارثیه‌های عراق که به غارت و تاراج برده شدند.

واقعیت گم و گور شدن ۵۵۰۰ عالم عراق [ ] س از تجاوز آوریل ۲۰۰۳، که اکثریت آنها به ارق [ ]، آسیای شرقی و کشورهای دیگر عربی مهاجرت کردند، صحت این ادعا را ثابت می‌کند. بقیه به قتل رسیدند و عالمای عراق از این حادثه درس گرفتند. بعد از ربوده شدن دکتر علی محاویش، ناظم دانش‌کده‌ی مهندسی دانش‌گاه المستنصریه و [ ] پیداشدن جسد او، علمای عراق متوجه شدند که آنها در جوئی زنده‌گی می‌کنند که بعد از سقوط بغداد توسط مغولها در ۱۲۸۵ ... بی نظیر بود. برخی از آکادمیسین‌های عراقی نامه‌ای دریافت کردند با گلوله‌هایی در آن. از ۵ استاد کالج [ ] زشکی خواسته شد که به زندگی طولانی در خارج از عراق بروند.

دکتر رُبیبی می‌گوید: تهدید جیمز بکر در رابطه با برگرداندن عراق به دوران ماقبل صنعتی، یعنی قرون وسطا... معنایش تخریب و نابودی کلیه‌ی راههای مقاومت و مخالفت بود که هلاکوخان در تهاجم وحشیانه‌اش انجام داد به طوری که آب فرات از خون کشته‌های انداخته شده در رود، سرخ شد و سیاه، با کتابهایی که به آن [ ] رتاب کردند.

حقیقت این است که متجاوزان به روشنی، عظمت و معنای طرح علمی و تکنیکی در جزئیات‌اش، سیستم علمی و تکنیکی در هم ادغام شده‌ای که تضمین کننده‌ی استقلال ملی کشور بود، را متوجه شدند و آن را فاکتور مهمی دانستند که نمی‌توانستند از آن صرف‌نظر کنند. لذا چند روز بعد از اشغال، دکتر محمد الراوی سر [ ] رست سندیکای [ ] زشکان درمانی عراق و رئیس دانش‌گاه بغداد به قتل رسید. کُشتارها بعد از آن به‌طور آشکاری در روز روشن شروع شد. ۱۵۰۰ متخصص سطح بالای عراق نظیر مُحی حسین استاد آنرودینامیک و مهندسی هوا [ ] یما در دانش‌گاه تکنیک، دکتر مُهنا



الدولیمی، استاد در همان دانشگاه، دکتر قلیب الحیتی استاد در مهندسی شیمی در همان دانشگاه، صرف نظر از هزاران کارخانه، آزمایشگاه و مرکز تحقیقاتی، به قتل رسیدند. اسرائیل بخشی از این عملیات را به عهده داشت. سازمان جاسوسی اسرائیل، ارتش مخفی ۱۵۰ نفری را مأمور کرد ۸۰۰ دانشمند عراقی را که در لیست نامها داشتند یا از بین ببرند و یا وادار به مهاجرت به اسرائیل بکنند. در جریان اشغال در سالهای اخیر اسرائیل توانست بخشی از این دانشمندان را که به عراق خیانت کرده و خود را به بغل اسرائیل انداخته بودند، جذب کند. یکی از آنان کنعان مکینا است که دکترای افتخاری به او داده شد. دیگران طاهر لیبیب و محمد ابو صالح که عنوان ماستر دریافت نمودند.

اکنون روشن شده است که گروه بازرسان بدنام سازمان ملل که قبل از تجاوز آمریکا - انگلیس سراسر خاک عراق را گشتند، لیست نام دانشمندان عراق را به اسرائیل دادند.

دکتر ربیعی همچنین میگوید: گشتن دانشمندان عراق بخشی از استراتژی "هرج و مرج سازنده" است که اشغالگران از موقع تهاجم از آن استفاده می کنند تا عراقیها را مطیع کرده و به انقیاد درآورند. بزرگترین هرج و مرج سازمان یافته نشان از حماقت، ناتوانی یا زبونی غیرقابل علاج آنها در برابر کاخهای دولت عراق، موسسات دولتی، بانکها، دانشگاهها، کارخانهها، مراکز مهندسی و ارتشی، موزهها، کتابخانهها و زیورآلات عتیقه‌ی عراق داشت، که متجاوزان گستاخ به وجود آوردند. این "هرج و مرج زیان آور"، مثل خطوط رسم شده به طور اتفاقی در رایانه است. این عامل از دست دهی منابع عظیم مالی دولت عراق بود، که فساد بی سابقه، عمومیت یابی رشوه دهی برای روزه های دروغین، نظیر رشوه دهی برای انتخاب شدن و شرکت در دولت فدرال را به وجود آورده است. هرج و مرج خوش قیافه نظیر دیده‌ی فیزیکی، هدف عمده اش ایجاد آشوب و نابود کردن وحدت ملی و موجودیت کشوری است. با وجود این همزمان، آنها بزرگترین سفارت خانه‌ی آمریکا را در بغداد و ۴ ایگاه نظامی را در نقاط مختلف عراق، درست می کنند.

دکتر ربیعی میگوید که اولین بررسی در مورد قتل عام دانشمندان عراق، زشکان معالج و مهندسان، توسط دکتر اسماعیل الجلیلی عراقی و تبعه‌ی انگلستان صورت گرفته و به اولین کنفرانس بین المللی در مورد کشتار آکادمیسینهای عراق که در مادرید، ایستخت اسپانیا، ارائه گردید. این بررسی نشان داد که دکتر محاویش چهارمین ناظم به قتل رسیده در دانشگاه المستنصریه بود. قبل از وی، ناظمهای کالج زشکی، آموزش و رورش، و کالج حقوق به اضافه‌ی نایب ناظم های کالج های علوم، اقتصاد و مدیریت به قتل رسیده بودند. از روسای بخشها، سه نفر به قتل رسیدند: در قسمت های زبان آلمانی، تعلیم و تربیت و مطالعه‌ی جهان عرب. این آکادمیسینها متعلق به مذاهب و فرقه های مختلف در عراق بودند، و نه متعلق به گروه خاصی. امری که ثابت می کند جنایتکاران عراقی نیستند. [www.uruknet.info?p=42278](http://www.uruknet.info?p=42278)

\* \* \*

**اسد: آریکائیها به سوریه گفتند دانشمندان عراقی را نپذیریم،**

**اکنون بی دانیم چرا**

راهها به سوی عراق: ۱۷ آوریل ۲۰۰۸

رئیس جمهور الاسد طی سخنرانی خود در اجلاس تجدید حیات ان - عربی و سرنوشت عربی در دمشق، نکته‌ی افشانشده‌ی را در مورد تجاوز به عراق، بر ملا کرد.

" ولی چند هفته بعد از سقوط بغداد، کالین اول وزیر امور خارجه‌ی آمریکا به دمشق آمد و با غرور از کاری که ارتش اش در عراق انجام داده بود، صحبت کرد و اضافه نمود که سوریه نباید دانشمندان عراقی ناهنده را بپذیرد و در مورد ورود متفکران عراقی به سوریه هشدار داد. بعدها

ما متوجه شدیم که هدف، قتل آنها توسط ارتش آمریکا بود. برای ما روشن شد که آمریکائیا می‌خواهند عراق از نظر امکانات باقی مانده از گذشته چنان نابود شود که دیگر قادر به تربیت روشن‌فکران جدید نگردد." [www.uruknet.info?p=43147](http://www.uruknet.info?p=43147)

\* \* \*

## پزشکان عراقی می‌گویند : "ما در هیروشیما ی جدیدی زنده‌گی می‌کنیم"

شروود رُسن : ۲۴ مارس ۲۰۰۸

آمریکا، انگلستان و اسرائیل تکه‌ای از خاورمیانه را به جهنم رادیواکتیو تبدیل کرده‌اند. آنها این کار را با شلیک آنچه که "اورانیوم تضعیف‌شده" می‌نامند، انجام می‌دهند که در واقع مهمات آغشته به رادیواکتیو هستند و این گشندترین سلاحهای تاکتیکی است که شاید هیچ‌گاه توسط مغز بیچیده انسانی اختراع نشده بود.

برای کسانی که با شک برخورد می‌کنند در اینترنت می‌توان به انبوهی از داده‌ها دسترسی داشت: نظیر گزارش سال ۱۹۹۹ کمیسیون بین‌المللی انرژی اتمی به اعضای سرطان شناسی انجمن سلطنتی پزشکان انگلیس، به پزشکان معالج صدمات هسته‌ای در بیمارستان سربازان قدیمی صدمه دیده، به مقامات رسمی در زایشگاه و بیمارستان کودکان در بصره، به گزارش اسکات پیترسون در کریستیان ساینس مانیتور. پیترسون در اوت ۲۰۰۳ برای یافتن میزان رادیواکتیو از کنتور گایگر استفاده کرد که رقمی بین ۱۰۰۰ تا ۱۹۰۰ برابر بیش از حد معمول را در مناطقی از بغداد نشان می‌داد که بمبهای نفوذکننده در آنجا منفجر شده بودند. گفته می‌شود که یک چنین بمبهایی بیش از یک تن اورانیوم تضعیف شده را در خود جای می‌دهند.

برای درکی کوتاه از جنگ رادیواکتیو رجوع شود به کتاب کریستیان شرر به نام "اورانیوم تضعیف شده و آزادی عراق"، محقق در انستیتوی صلح هیروشیما منتشر شده در ۱۳ آوریل ۲۰۰۳ در znet. شرر می‌گوید: "بر اساس ۴۸ مین گزارش کمیته‌ی سازمان ملل در رابطه با تشعشعات اتمی در ۲۰ آوریل ۱۹۹۹، از دید مرگ ناشی از اورانیوم تضعیف شده بین ۱۹۹۱ و ۱۹۹۷، آژانس بین‌المللی انرژی اتمی به نیم میلیون نفر تخمین زده می‌شود. باتوجه به این‌که حدود ۷۰۰ تا ۸۰۰ تن اورانیوم تضعیف شده در بمباران مناطق نظامی در جنوب عراق مورد استفاده قرار گرفته بود. چنین مقداری از اورانیوم، نیم میلیون انسان را مبتلا ساخت و علت مرگشان گردید."

شرر نوشت: "در سال ۱۹۹۱، تجهیزات آغشته به اورانیوم تضعیف شده عمده‌تا ضدتانکها در منطقه‌ی کویری جنوب بصره به کار رفت، درحالی که در جنگ کنونی این تجهیزات در تمامی عراق مورد استفاده واقع شدند، نظیر بغداد، موصل، تکریت و شهرهای دیگر که انسانهای زیادی ساکن بودند." او افزود: "برای گزارش آژانس از تجارب گذشته، تعداد گشته‌شده‌ها شاید در چند سال آینده به مراتب از ارقام فوق بیشتر بشود!"

شرر ضمناً یادآور شد که کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل در سال ۱۹۹۶ اعلام نمود که اورانیوم تضعیف شده سلاح گشتار جمعی است و آنانی که این سلاح را به‌کار می‌برند مرتکب جرم علیه بشر می‌شوند. در میان استفاده‌کنندگان: رئیس جمهور بوش، در، بیل کلینتون، آنانی که بالکان را آلوده به تشعشعات رادیواکتیو کردند، وساکنان کنونی کاخ سفید، قرار دارند.

بگذارید از زبان پزشکان عراقی ماجرا را بشنویم: دکتر جواد العلی پزشک معالج سرطان در بیمارستان بصره و رفسور حسام الجرموکلی از دانشگاه بغداد می‌گویند: "میزان مرگ و میر در عراق به خاطر دچار شدن به سرطان، ناشی از جنگ رادیولوژیکی آمریکا، از سال ۱۹۹۱ به سرعت روبه افزایش گذاشته‌است" (بر اساس گزارش آنها در اول دسامبر ۲۰۰۲ در سالون یادبود

قربانیان هیروشیما). العلی که عضو انجمن سلطنتی زشکان در انگلیس نیز هست در ۵ فوریه ۲۰۰۱ در نشریه کانترا [انچ نوشت: "گرد و خاک صحرا مرگ آور شده است. بررسی‌های ما نشان می‌دهند که بیش از ۴۰٪ جمعیت حوالی بصره دچار سرطان خواهند شد. ما در هیروشیما جدیدی زنده‌گی می‌کنیم." (بصره ۱.۷ میلیون جمعیت دارد. آیا ۶۸۰۰۰۰ نفر دچار سرطان خواهند شد؟ در آن صورت تعداد قربانیان از صدمات رادیواکتیو در هیروشیما و ناکازاکی بیشتر خواهد شد). در همان مقاله گزارش شده که از ۱۹۹۰ به این سو، نرخ رشد گرفتار شدن به غده‌ی سرطانی ۶۰٪ افزایش یافته، به طور مشابهی، میزان دچار شده‌گی به سرطان در ساریوو در بمبارانهای ۱۹۹۶ در ۵ سال گذشته، ۳ برابر شده است و خود کارکنان ناتو و سازمان ملل در منطقه نیز چنین شده‌اند".

دکتر زناد محمد، کارمند در بخش مامائی بیمارستان آموزشی بصره می‌گوید که در عرض ۳ ماه از شروع ماه اوت ۱۹۹۸، ۱۰ نوزاد بدون سر، ۸ تا با سرهای به‌طور غیرعادی بزرگ و ۶ نوزاد با دست و پای ناقص بودند (رجوع کنید به سایت جهان سوسیالیستی ۸ سپتامبر ۱۹۹۹. و روزنامه انگلیسی گاردین گزارش داد که موارد سرطانی در زایش‌گاه بصره از ۸۰ نفر در سال ۱۹۹۰ به ۳۸۰ نفر در سال ۱۹۹۷ افزایش یافته است.

فیل گاردنر گزارش‌گر از بسامه الآسام، دکتر امراض زنانه، در بیمارستان معنون بغداد نقل می‌کند: "من طی ۷ سال این مرض در حال افزایش را بررسی کرده‌ام. ما با نقصانهای مادرزادی مواجه نبوده‌ایم، اما اخیراً سقط جنین اجباری ناشی از نقصانهای مادرزادی روی می‌دهند. در گذشته شاید ماهی یک بار چنین می‌شد. اما اکنون ۲ تا ۳ سقط جنین در روز را شاهدیم." (یعنی هزار بار در سال؟).

و اما زشکان آمریکائی چه می‌گویند: سرهنگ آساف دوراکوویچ، رئیس قبلی بخش زشکی هسته‌ای بیمارستان ویلمینگتون می‌گوید او ایزوتوپ اورانیوم را در خون سربازان شرکت کننده در جنگ خلیج فارس یافته بود. نیویورک تایمز در ۲۹ ژانویه ۲۰۰۱ از قول دوراکوویچ نوشت که "اورانیوم تضعیف شده و از جمله اورانیوم ۲۳۶ در ۶۲٪ سربازانی که معاینه کرده‌بود، مشاهده شد. این عناصر در بدن آنها جای گرفته و می‌تواند به بروز ناراحتی بیانجامند." او خاطر نشان می‌کند که "اورانیوم می‌تواند وارد جریان خون شود و در استخوان، غده‌های لنفاوی، ششها و کلیه‌ها قرار گرفته و با بخش اشعه طی زمانی طولانی صدمه بزند". مقاله تایمز هم چنین اشاره به مرگ ۲۴ سرباز ارواقائی دارد که به‌عنوان سربازان صلح در بالکان بوده و امراض آنها توسط بسیاری دیگر گزارش شده بودند".

روبرتو گویازدا محقق آمریکائی از بخش تکنولوژی زیست محیطی دانش‌گاه سانتاکروز کالیفرنیا، محقق عالی در بررسی وضعیت سربازان زخمی شده از تشعشعات رادیواکتیو گلوله‌های شراپنل در جنگ خلیج می‌گوید "میزان بالای از اورانیوم در ادرار همه، بعد از ۷ تا ۸ سال از پایان انفجارها، مشاهده شده است. آنانی هم که خاکستر اورانیوم را تنفس کرده بودند میزان زیادی از آن در بدن داشتند".

تام کاسیدی یک سرباز قدیمی آمریکا از بخش یکم سواره نظام که در عراق سالهای ۲۰۰۳ تا ۲۰۰۵ بود، می‌گوید: "بعد از جنگ اول خلیج، سطح تشعشعات ۳۰۰ برابر وضعیت عادی شده بود. در اشغال جدید، گلوله‌های آغشته به اورانیوم تضعیف شده‌ی بیشتری به کار گرفته شد. اثراتش وحشتناک بودند. دنیس کین از بخش ۱۸ نیروی هوائی ارتش آمریکا و توفان صحرا که از "مرضی ناشناخته" رنج می‌برد می‌گوید که "دانش‌مندان نام آن را تجزیه‌ی سلولها می‌نامند و نمی‌دانند به چه علت این اتفاق برای سربازان می‌افتد. اما این در واقعیت مرض مربوط به تشعشعات است، چون که اورانیوم تضعیف شده در همه جا [خش شده است". Uruknet.info?p=42361

( واقعیت این است که می‌دانند، اما "دموکراسی" امپریالیستی مانع از افشای آن است - رنجبر)

## از نامه های رسیده :

با سلام

می خواستم از بعضی مطالب رنجبر شماره ۳۶ انتقاد کنم.

به نظر من انتشار مطالب پراودا و فیدل کاسترو به عنوان منتقدان سرمایه داری درست نیست. آنها خودشان آلترناتیو دیگری در مقابل سرمایه داری ندارند بلکه فقط آن را به صورت دولتی شده به اجرا درآورده اند.

در مورد مقاله "کشورهای "جلو جبهه" در پروژه جهانی آمریکا" نیز از حکومت دست نشانده شوروی در افغانستان طوری سخن گفته شده است که گویا نماینده واقعی مردم تحت ستم بوده است. نحوه به قدرت رسیدن و ادامه این حکومت طوری بود که به هیچ وجه نمی توانیم آن را دمکراتیک بدانیم. حکومت وابسته به شوروی افغانستان تعداد زیادی از کمونیستهای واقعی را به قتل رساند و بجای اعطای آزادی بیان رو به سرکوب نظامی با کمک ارتش شوروی آورد.

همچنین نوشته شده است که "بهترین گزینه برای حل مسئله افغانستان، خروج فوری نیروهای نظامی و سیاسی - امنیتی آمریکا، کشورهای عضو ناتو و ... از افغانستان قطع هر نوع کمک توسط نیروهای فوق الذکر به متحدین و همدستان بومی خود و بالطبع پایان دادن به رقابتها، تلاقی ها و جنگ های نیابتی در آن کشور است." خواست "خروج فوری نیروها" از افغانستان یا عراق، تبلیغات پاسیفیستی و پاشیدن خاک در چشم توده هاست. اولاً امپریالیستها هرگز به چنین خواستی تن در نخواهند داد. تبلیغ اینکه با طرح چنین خواستها یا شعارهایی ارتشهای امپریالیستها سرزمینهای اشغال شده را ترک می کنند، به معنی این است که برای تحقق اهداف دست به دامان دشمن شویم. برای مثال تظاهرات صلح طلبان و سبزه ها در جهان حتی موقعی که در ابعاد میلیونی بوده، چه تأثیری بر عملکرد امپریالیستها گذاشته است؟ ثانیاً خروج نیروهای امپریالیستی بدون وجود آلترناتیو مناسب برای حکومت آینده این کشورها مشکلی را حل نخواهد کرد. حتی اگر نیروهای اشغالگر در افغانستان و عراق نتوانند از لحاظ نظامی به پیروزی برسند و ناچار شوند آن کشورها را ترک کنند، آیا جز این خواهد شد که حکومت به دست فرقه های مذهبی، سران عشایر و مستبدان محلی خواهد افتاد؟

به نظر من باید بجای القای این گونه توهمات بر روی ایجاد جریان سیاسی دمکراتیک و مردمی در این کشورها تأکید کرد، جریانی که از امپریالیستها و متحدان محلی آنها مستقل بوده و در حین مبارزه مرزبندی قاطعی با نیروهای ارتجاعی که آنها نیز فعلاً در تضاد با امپریالیستها هستند (در حالی که دیروز از آنها زاده شده بودند) داشته باشد.

موفق باشید.

با سلام و تشکر از نقدی که به برخی از نوشته های رنجبر شماره ۳۶ کرده اید.

۱- آوردن بخشهایی از مقالات پراودا یا فیدل کاسترو، به معنای تأیید نظام حاکم در روسیه و یا درکوبا نمی باشد. هدف نشان دادن تجاوزات امپریالیسم آمریکا به حقوق بشر و به استقلال کشورها است که از زبان نشریات و یا شخصیتهای کشورهای مختلف بیان می شود و افشا کننده است و نه معرفی آنها به مثابه منتقدان نظام سرمایه داری. به علاوه مقایسه ی کوبا و روسیه از نظر نظام طبقاتی مشابه (سرمایه داری دولتی) هم دقت لازم را ندارد. کوبا کشور کوچکی است از جهان پیرامونی که بیش از ۴۸ سال است برای دفاع از حق استقلال خودش با امپریالیسم آمریکا مقابله کرده و در محاصره ی اقتصادی آن قرار داشته است. باوجوداین، کوبا پیشرفته ترین کشور آمریکای لاتین در احترام به حقوق کارگران و زحمت کشان و بالا بودن سطح دانش و بهداشت و نقش زنان در اجتماع، به شماری رود. کوبا از مبارزات مردم جهان و به ویژه کشورهای آمریکای لاتین در طرد نفوذ استعماری آمریکا پیوسته پشتیبانی کرده است. درحالی که در روسیه مالکیت خصوصی بروسایل تولید و مبادله در حد به وجود آمدن

انحصارات بزرگ سرمایه غیردولتی در حال رشد سریع بوده و تضاد درون رژیم حاکم بر روسیه رقابت بین بخش خصوصی و بخش دولتی است که امپریالیستها با استفاده از تغییر ماهیت شوروی از نظامی سوسیالیستی به نظامی امپریالیستی، به پشتیبانی از انحصارات غیردولتی جهت نفوذ هرچه بیشتر در روسیه، شدیداً ادامه می دهند. روسیه کشوری است امپریالیستی که در سطح جهانی به رقابت با دیگر امپریالیستها می پردازد و از نظر نظامی دومین قدرت بزرگ جهان می باشد.

تاکید می کنیم که انتقاد باید مستدل باشد. این مهم نیست که بیان واقعیتها در مورد جنایات آمریکا از جانب چه رسانه یا شخصی گفته می شود. اگر اظهاریه ها و اطلاعات مطرح شده، در نشان دادن ماهیت امپریالیستی تجاوزگر روشنگر می باشند، پس چه باک!

ممکن است انتقاد شما ناشی از این باشد که به دلیل اغتشاش فکری موجود در جنبش جهانی کمونیستی و ایران، هنوز نسبت به روسیه کنونی و کوبا توهمات وجود دارد و اتکاء به نظرات محافل صاحب نفوذ این کشورها، به آشفته گیهای نظری موجود، کمک می کند. البته حقیقتی در چنین انتقادی هست. توضیح این که ما بارها در ابتدای آوردن مقالات افشاگرانه در این بخش از نشریه، خاطر نشان می کردیم که نظرات مطرح شده ضرورتاً نظر حزب رنجبران ایران نیستند تا ابهامی پیش نیاید.

در انتقاد از مقاله دیگر رنجبر شماره ۳۶ در مورد افغانستان، قبل از این که به آن جواب دهیم باید از خود انتقاد کنیم که به دلیل نادقتی، سرنگونی حکومت دست نشاندهی سوسیال امپریالیستها، به طالبان نسبت داده شده، در حالی که رژیم رفرمیستی - رویونیستی نجیب الله توسط بنیادگرایان معروف به مجاهدین سرنگون شد و خود این دارودسته نیز پس از ۴ سال بر تخت قدرت نشستن سرانجام در سال ۱۹۹۶ توسط اولترا بنیادگرایان طالبانی از قدرت به زیر کشیده شد و به طرف شمال افغانستان عقب نشینی نمود تا در فرصتی دیگر دوباره به کمک امپریالیستها به قدرت برسد!!

و اما، تا آن جا که نقد شما به سرکوب جنبش نوپای ضد رویونیستی کمونیستهای افغانستان توسط دارو دسته های پرچمی و خلقی می شود، حق کاملاً به جانب شماست و تاکید روی آن نه در حدی که در مقاله آمده، ضروری بود تا توهمی نسبت به ماهیت ضد کمونیستی رژیم حاصل کودتای سوسیال - امپریالیسم در افغانستان، به وجود نیاید.

تاریخ افغانستان در سه دهه ی اخیر بار دیگر نشان داد که رهائی خلقهای افغانستان در گرو تکیه به این یا آن امپریالیسم نیست، حال چه از نوع امپریالیسم کلاسیک و چه از نوع سوسیال امپریالیستی آن! اما در مقایسه با حاکمیت مجاهدین شمال و طالبانهای جنوب که در برقراری حکومتهای استبدادی مذهبی و پایمال کردن حقوق مردم و برگرداندن افغانستان به عصر ماقبل قرون وسطا و از جمله ایجاد محدودیتهای جهانی نسبت به زنان که نیمی از مردم افغانستان هستند، رژیم سکولار وابسته به سوسیال امپریالیسم افغانستان، دست به رفرمهای نیم بندی زد که هیچ کدام از این دو جریان مذهبی به شدت بنیادگرای رقیب فوق الذکر، حتا امروز هم قادر به انجام آن نیستند.

در مقاله کوشش شده تا ماهیت حاکمان رویونیست خلقی و پرچمی، از طریق گذاشتن گیومه مشخص شده و معلوم شود آنها از چه قماش بودند. اما به نظر می رسد که این اعلام موضع، کافی برای جلوگیری از سوء تفاهم در مورد ماهیت حاکمیت رویونیستها، نبوده و بهتر بود با دقت بیشتری مطالب عرضه می شدند. انتقاد شما را می پذیریم.

در مورد "پاسیو" خواندن خواست "خروج فوری و بی قید و شرط نیروهای اشغال گراز افغانستان و..." توسط شما، باید بگوئیم که چنین نظری نه حرکت از خواست کارگران و زحمت کشان، زنان و کودکان و تلاش برای دفاع و کمک به آزادی آنها از زیر یوغ رژیم مذهبی حاکم در افغانستان، بلکه جایگزین کردن تحلیل مشخص از اوضاع مشخص به حد تحلیل عام و بحثهای ذهنی می باشد که در عمل نتیجه ای به بار نمی آورد..

مبارزه برای بیرون راندن نیروهای اشغال‌گرا از افغانستان **عمده‌تا** با دست‌ان پر توان کارگران و دهقانان و دیگر زحمت‌کشان افغانستان امکان‌پذیر است. کسب پیروزی راستین در این مبارزه نیز در گرو رهبری این توده‌های کار و زحمت توسط حزب کمونیست واحد انقلابی و پیشرو در افغانستان می‌باشد. متأسفانه همانند ایران، در افغانستان چنین حزب با اتوریته‌ای وجود ندارد و به علت سرکوبی‌های وحشتناک کمونیست‌ها در دهه‌های اخیر، احزاب و سازمان‌های کمونیستی موجود، صرف‌نظر از درجه‌ی حقانیت تاریخی و دیدگاه‌های شان و درستی سیاست‌ها و عمل‌کردشان، هنوز نتوانسته‌اند از نفوذ قابل توجهی در میان توده‌های مردم برخوردار شده و رهبری مبارزه‌ی مسلحانه با اشغال‌گران و رژیم دست‌نشانده‌ی کرزای و مقابله با نفوذ طالبان را با صلابت پیش ببرند. نتیجه آن‌که باز هم بنیادگرایان طالبان که از پشتیبانی مرتجعین منطقه و جهان برخوردارند، برای برگشت به قدرت با اشغال‌گران به مقابله برخاسته و نیرو گرفته‌اند.

در چنین شرایطی و به‌ویژه با توجه به اوضاع جهانی که اعتراض و فشار جهانی روی امپریالیست‌ها، از جمله توسط طبقات و افشارگوناگون مردم خود کشورهای امپریالیستی افزایش یافته‌است، وظیفه‌ی نیروهای کمونیست و انقلابی کشورهای دیگر، این نیست که نسبت به دخالت نظامی و جنایات امپریالیسم در افغانستان اشغال‌شده نسبت به خروج نیروهای اشغال‌گر بی تفاوت بمانند و ناظر گشتار و حشیانه‌ی روزمره‌ی مردم باشند و یا فقط به دادن شعار "به جنگ ادامه بدهید که تنها راه‌هائی است!" و تضادهای مختلف موجود را فقط در یک شعار خلاصه‌کنند. مگر نه این است که هم اکنون نئوکانه‌های آمریکا این نظر را تبلیغ می‌کنند که خروج نیروهای آمریکا و متحدان‌اش باعث بروز جنگ و پیرانگری و وحشتناک خواهد شد و نقشه‌ای طولانی مدت برای ماندن در سرزمین‌های اشغالی را تبلیغ می‌کنند؟

نباید غیر مستقیم و با توجیحات دیگری در این دام امپریالیستی افتاد؟ مبارزه برای خروج ارتش‌های متجاوز از جمله از افغانستان، **اولا** به مفهوم دفاع از اصل حق تعیین سرنوشت ملت‌ها به دست خودشان است و این‌که هیچ ملتی به بهانه‌ی "آزاد" کردن ملتی دیگر حق دخالت و تجاوز به سرزمین ملتی دیگر را ندارد. **ثانیا** این شعار به رشد مبارزه در خارج از کشورهای اشغال‌شده علیه امپریالیسم سلطه طلب و متجاوز کمک می‌کند. **ثالثا** هم‌بستگی و احترام متقابل ملل جهان را نسبت به هم افزایش می‌دهد.

عدم درک جای‌گاه درست هر تضاد در پدیده‌ی بغرنجی که شامل تضادهای گوناگون است و نهایتاً عدم شناخت نقش آن در خدمت به امر انقلاب جهانی و کشوری پرولتاریا و تضعیف ارتجاع، به پاسیویسم می‌انجامد و یابه گمراهی و قرار گرفتن در صف متجاوزان! در عین حال ضروری است عمیقاً درک کنیم که پشتیبانی و حمایت خارجی ضمن ضروری بودن، **غیر عمده** می‌باشد و آزادی و استقلال ملتی، تحفه‌ای نیست که توسط ملل دیگر به آن ملت به‌ارمغان آورده‌شود!

چنین سیاستی را نمی‌توان "خاک پاشیدن در چشم توده‌ها" خواند! امروز به برکت مقاومت مستقیم و غیرمستقیم در برابر تجاوزگری امپریالیسم توسط نیروهای آزادی خواه و کمونیست، امپریالیست‌ها در پیشبرد نقشه‌های جهان‌خواری شان، بیش از پیش با مشکلات روبه‌رو شده‌اند و به دنبال بهانه برای راه‌اندازی جنگ و اشغال‌گری‌های دیگری هستند تا با تکیه بر آن هم بحران‌های اقتصادی‌شان را موقتاً مرهمی بزنند و هم ادامه‌ی سلطه شان را تا اطلاع ثانوی، تضمین نمایند.

اما شکست نقشه‌های جنگ طلبانه و توسعه طلبانه‌ی امپریالیست‌ها، که رهبری قطب ضدانقلاب جهانی را در دست دارند، امید رهایی را در قلوب داغ لعنت خورده‌گان جهان شعله‌ورتر ساخته و خواست رهایی را به تلاش برای رهایی می‌رساند.

پیروز باشید . هیئت تحریریه

## اهمیت کلمبیا در آمریکای لاتین و جایگاه نیروی مسلح انقلابی کلمبیا (فارک) در آن از زبان یک چریک

نظام جهانی سرمایه که بنابر خصلت‌اش بحران را است در حال حاضر خود به یک بحران در زندگی بشر تبدیل شده است. میلیتاریسم ویران‌گر و گرسنگی و فقر جهانی، همراه با خشونت، بی‌کاری و بی‌خانمانی گسترده، عروج بنیادگرایی‌های مذهبی، شیوع اندیشه‌های شوونیستی ملی و نژاد پرستانه و بالاخره تخریب محیط زیست که از تبعات و عوارض عمل‌کرد این نظام است، در اقصا نقاط جهان بیداد می‌کنند. این نظام که با پشت سر گذاشتن بحران‌های ادواری خود در گذشته، اکنون با یک بحران ساختاری جهانی روبه‌رو شده است، برای نجات خود تلاش می‌کند تمام گستره‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی بشر را به تسخیر درآورده و مردم جهان را در باتلاق‌های آشفته‌گی، آشوب و هرج و مرج امپراطوری "نظم نوین جهانی" مورد استثمار و ستم بیش از پیش گرفتار سازد.

اما کمونیست‌ها، نیروهای آزادی‌خواه و عدالت‌پرور و حتی بخشی از ملی‌گرایان استقلال طلب در سراسر جهان در تمام این دوره تسلیم نشده و مبارزات خود را در راه گسست از این نظام و یا اعتراض به بربریت سرمایه، سازمان داده‌اند. جنبش‌های سوسیالیستی و آزادی‌بخش ملی در قرن بیستم که محصول عمل و اندیشه‌های بشریت زحمت‌کش و ملت‌های استبداد زده دریند، در پیکار سهمگین طبقاتی و ملی علیه نظام جهانی بوده‌اند، امروز نیز در گستره‌های گوناگون و با شیوه‌های متفاوتی در سراسر جهان از جمله در کشور‌های پیرامونی نظیر عراق، فلسطین، نپال و... در آسیا و یانزونا، بویوی، اکوادور و... خود را به منصفی‌ظهور می‌رسانند.

در شماره‌های پیشین "رنجبر ماهانه"، در بررسی جایگاه و اهمیت کشور‌های خاورمیانه به‌ویژه کشور‌های "جلو جبهه"، اشاره کردیم که شکست پروژه‌ی آمریکا در خاورمیانه شرط لازم برای ایجاد شرایط مناسب در جهت ترقی، رفاه و استقرار عدالت اجتماعی در کشور‌های مناطق مختلف در جهان است. وی این نکته به هیچ نحوی به این معنی نیست که ما به اهمیت مبارزاتی که امروز مردم مناطق مختلف جهان به‌ویژه در آمریکای لاتین، به جلو می‌برند، کم بها دهیم.

واقعیت این است که امروز توجه و حساسیت ابرقدرت افکار عمومی بین‌المللی منجمله جنبش‌های "لح و کارزارهای ضد جنگ به دلایلی روشن معطوف به افشاء و بررسی جنایات آمریکا در خاورمیانه" "برزگ" گشته‌اند. وی بررسی اوضاع نظامی و سیاسی در آفریقا و آمریکای لاتین نشان می‌دهند که نه تنها نظام جهانی در آن مناطق نیز به ویران‌گری‌های نظامی، تاراج منابع طبیعی و ملی شد، بخشیده، بلکه کمونیست‌ها، نیروهای دموکرات و بخش قابل توجهی از ملی‌گرایان استقلال طلب نیز در آن کشورها به مبارزات خود در جهت گسست از نظام جهانی، شد، بخشیده‌اند.

در بخش اول این نوشته، بعد از اشاره به مداخلات نظامی دولت کلمبیا به مناطق مرزی کشور‌های همسایه (اکوادور و ونزونا) در ماه مارس ۲۰۰۸، اهمیت ژئوپولیتیکی و اوضاع سیاسی و اقتصادی کشور کلمبیا و سیاست‌های کمپرادوری حاکمان، آنرا به‌طور مختصر مورد بررسی قرار می‌دهیم. سپس در بخش دوم، جایگاه و چند و چون سیاست‌های فارک را از زبان یکی از رهبران چریک آن سازمان بازگو می‌کنم. مترجم و تنظیم کننده - ن.ناظمی.

### اهمیت ژئوپولیتیکی کلمبیا

از اواسط قرن نوزدهم و با اوجگیری جنبش‌های ضد استعماری در آمریکای لاتین تحت رهبری سیمون بولیوار، کلمبیا که منطقه آمریکای مرکزی را به آمریکای جنوبی متصل می‌سازد، اهمیتی ژئوپولیتیکی در کیفیت مبارزات مردم آن منطقه و در سیاست‌های امپریالیستی آمریکا پیدا کرد.

در حال حاضر نومحافظه کاران حاکم بر کاخ سفید با مسلح کردن ارتش کلمبیا تحت رهبری دولت آوارو ارویبه، قصد دارند که با ایجاد یک سری جنگ‌های نیابتی - مرزی "ساخت آمریکا"، دولت‌های ملی هوگو چاوز در ونزونا و رافائل کوریا در اکوادور را که در سیاهای اخیر موفق شده‌اند که مردم خود را از مدار فلاکت بار "حیاط خلوت" آمریکا رهائی دهند، سرنگون سازند.

دولت آمریکا از "ف آرائی نیروهای نظامی کلمبیا در مرزهای ونزونا (شمال شرقی کلمبیا) و اکوادور (جنوب غربی کلمبیا) دو هدف مشخص دارد. یکم این‌که هیئت حاکمه‌ی آمریکا تلاش می‌کند تا با سرنگونی دولت‌های چاوز و کوریا، از گسترش اندیشه‌های رهائی‌بخش گسست از حیاط خلوت آمریکا به دیگر کشور‌های آمریکای لاتین جلوگیری کند. آمریکا از این‌که راه و روش چاوز و کوریا ممکن است به عنوان



گروه‌های مناسب رهائی مورد استفاده‌ی مردمان کشورهای آن قاره قرار گیرند، هراس دارد. دوم این‌که آمریکا و "همدستان" کمپرادور او در کلمبیا (اوربیه، رئیس‌جمهور کلمبیا و همکارانش) فارک را که در نتیجه‌ی مبارزات مسلحانه‌ی توده‌ای مداوم و پایداریش در ۴۴ سال گذشته (۱۹۶۴-۲۰۰۸) موفق شده‌که بخش قابل توجهی از خاک کشور کلمبیا، به‌ویژه در مناطق مرزی کلمبیا با ونزوئلا و اکوادور، را از حاکمیت نظامی و سیاسی دولت مرکزی (بوگوتا) رها سازد، یک خطر جدی و استراتژیک محسوب می‌دارند. مضافاً کشور کلمبیا از نظر پیشینه‌ی تاریخی (تجزیه و جدائی منطقه پاناما از بدنه کشور کلمبیا در سال ۱۹۰۳ و به‌راه‌انداختن کانال پاناما توسط آمریکا) و ملاحظاتی ژئوپولیتیکی در ۱۰ سال گذشته به یکی از ارکانهای اصلی در پروژه‌ی "حیاط خلوت" و تسلط بلامنازع آمریکا بر آمریکای لاتین تبدیل شده است. امروز کلمبیا به قول خاویه جردو توسط حامیان "دمکراسی نسل‌گش" اداره می‌شود. در این "دمکراسی" ثروتمندترین ۱٪ جمعیت، ۴۵٪ ثروت را در کنترل خود داشته و نصف زمینهای کشاورزی متعلق به ۳۷ نفر کلان‌ملاک است. اکثریت مردم کلمبیا معیشت زندگی خود را با استفاده از ۳٪ زمینهای کشت‌تأمین می‌کنند. در ۳٪ مملکت بیش‌تر از ۷۰٪ زمین‌ها را در اختیار خود دارند. (رجوع کنید به: جیمس جی. بریتین، "سازمان فارک در کلمبیا" چاپ نیویورک، ۲۰۰۵ و خاویه جردو "کلمبیا: دمکراسی نسل‌گش"، چاپ نیویورک، ۱۹۹۶).

کلمبیا در کشت‌کوکائین مقام اول را در جهان دارد. بخش‌های بزرگی از مزارع کشت‌کوکائین عملاً در حاکمیت و کنترل مافیایها و خانهای مواد مخدر قرار دارند. خانها و مافیایها هر یک صاحب‌ارزش‌های خصوصی‌شبه نظامی هستند که در سطوح مختلف و به‌طور نیمه‌علنی با رژیم اوربیه همکاریهای نزدیک دارند. اوربیه خودش و اعضای خانواده‌اش به‌طور مستقیم با قاچاقچیان مواد مخدر ارتباط دارند. در دهه‌ی ۱۹۹۰، دولت کلینتون تحت نام "برنامه‌ی کلمبیا"، وسائل نظامی عظیمی همراه با "عملیات ویژه" (اعزام سری متخصصین نظامی آمریکائی به کلمبیا برای آموزش و پرورش نظامیان کلمبیائی در جهت قتل عام و سرکوب سازمان فارک) به بهانه "جنگ علیه دور و قاچاق مواد مخدر"، در اختیار دولت کلمبیا گذاشت. بعد از تسخیر کاخ سفید توسط نومحافظه‌کاران، رژیم بوش "برنامه‌ی کلمبیا" را به "برنامه‌ی پاتریوتو" تغییر نام داده و بعد از آن در تجاوزات و حملات نظامی علیه پایگاه‌های سازمان فارک به‌طور مستقیم و علنی تحت نام "مبارزه علیه تروریسم" شرکت جست. در سالهای ۲۰۰۱-۲۰۰۲، آمریکا و متحدینش در "اتحادیه اروپا" به‌طور رسمی سازمان فارک را در لیست سازمانهای "تروریست" قرار دادند. وقایع واقعیت این است که در کلمبیا مردم روستا و شهر پیوسته قربانی تروریسم دولتی - شبه نظامی رژیم هستند. به‌عنوان بخشی از تشدید کمپین‌های سرکوب‌گرانه علیه مردم کلمبیا، رژیم بوش با هم‌دستی شبه نظامیان و نیروهای مسلح رژیم اوربیه، مرتکب تجاوزات متعددی منجمله "سوزاندن زنده زنده‌ی کودکان" و استفاده از "اره برقی برای قتل دیگران" شده‌اند. (رجوع کنید به: جیمس بریتین، "فرار، جنگ و یا مرگ در کلمبیا: چگونه شبه نظامیان کودکان را زنده زنده سوزانده و دیگران را با اره برقی می‌کشتند"، نشریه "کانتر پانچ"، شماره ۱۲ و ۱۳ مارس ۲۰۰۵). مضافاً، بوگوتا و واشنگتن در جنگ خود علیه فارک و مردم کلمبیا از دود و بخار شیمیائی که قرار است برای انهدام کوکا به‌کار برند، به‌عنوان یک اسلحه در جنگ علیه فارک استفاده می‌کنند.

در ماههای اخیر مسئله‌ای که به‌عنوان یک امر انسانی توجه مردم و رسانه‌ها را در جهان جلب کرده است، تبادل زندانیان سیاسی و گروگانها از طرف رژیم و سازمان فارک می‌باشد. در ژوئن سال ۲۰۰۷، در جریان مذاکره برای آزادی ۱۲ نفر از اعضای پارلمان کلمبیا که توسط فارک دستگیر و "ربوده" شده بودند، یک واحد ضد چریکی که ترکیبی از نیروهای دولتی و شبه نظامیان بود با یک حمله تهاجمی علیه یکی از پایگاههای سازمان فارک (که گروگانها در آنجا نگهداری می‌شدند) باعث شد که یازده نفر از نمایندگان عضو پارلمان (گروگانها) کشته شوند. رژیم اوربیه سازمان فارک را متهم به قتل گروگانها کرد. در ۱۰ ورتی‌که خبرنگاران خارجی گزارش دادند که گروگانها در جریان درگیریهای نظامی بین چریکهای فارک و مامورین انتظامی رژیم به‌طور تصادفی به هلاکت رسیده بودند.

در پائیز ۲۰۰۷، هوگو چاوز که رابطه‌ای دوستانه با سازمان فارک دارد، به‌طور فعال برای آزادی دیگر گروگانها که سابقاًها است در کمپهای فارک در داخل خاک کلمبیا نگهداری می‌شوند، وارد مذاکره با رهبری فارک گردید. این مذاکره باعث گشت‌که در ژانویه و فوریه ۲۰۰۸، دهها نفر از گروگانها آزاد گردند. به‌دنبال این پیروزی، چاوز که فعلاً بی‌تنباهش مورد حمایت شخصیت‌های معروف بین‌المللی قرار گرفته است، تقاضا کرده است که سازمان فارک به‌عنوان یک "ارتش" که دارای اهداف معین و منسجم سیاسی است، مورد شناسائی مجامع بین‌المللی قرار گرفته و مثل سازمان آزادی‌بخش فلسطین (در دهه‌های ۱۹۷۰-۱۹۹۰) در سازمان ملل نماینده در سطح "ناظر" داشته باشد. به عقیده چاوز اگر پیشنهاد او مورد تصویب مجامع و سازمانهای بین‌المللی (مثل سازمان ملل متحد، اتحادیه اروپا و سازمان کشورهای قاره آمریکا) قرار گیرد ممکن است کلیه گروگانها در کمپ‌های فارک از یک سو و زندانیان سیاسی رژیم کلمبیا (که عمدتاً اعضای

فارک هستند) از سوی دیگر، بعد از یک سری مذاکرات آزاد گردند. پیشنهاد و تقاضای چاوز که از طرف پانمانهای کشور های ونزوئلا و اکوادور، سازمانهای متعدد چپ و مارکسیست های آمریکا و تعدادی از هنرمندان سینمای آمریکا (مثل پوراستون، شان پن و...) مورد تأیید و حمایت قرار گرفته است، اگر مورد قبول مجامع و قوانین بین المللی قرار گیرد، در آن ورورقوت کلمبیا و همچنین سازمان فارک متقبل خواهند شد که قوانین بین المللی و کنوانسیونهای ژنو را در مورد زندانیان خود رعایت کنند.

اگر پیشنهاد چاوز مورد تأیید سازمان ملل متحد قرار گیرد در آن ورورقوت سازمان فارک نیز مثل سازمان آزادی بخش فلسطین به نشست های سازمانهای بین المللی ناظر اعزام خواهد کرد. وی این پیشنهاد از طرف رژیم بوش، رژیم اوربیه و اتحادیه اروپا رد شده است. نومحافظه کاران حاکم بر کاخ سفید سازمان فارک را یک سازمان " تروریستی " معرفی و ترسیم می کنند. آنها در تلاش هستند که با به راه انداختن یک جنگ نیابتی ( مسلح ساختن ارتش رژیم اوربیه و شبه نظامیان متعلق به خانها و مافیای مواد مخدر با پیشرفته ترین سلاحها منجمله سلاحهای شیمیائی ) نه تنها سازمان فارک را سرکوب و منهدم سازند، بلکه دواتهای ملی چاوز و کوریا را نیز در ونزوئلا و اکوادور ساقط کنند.

هیئت های حاکمه آمریکا در براه انداختن جنگ های نیابتی برای پیشبرد پروژه جهانی خود ید طولائی در تاریخ دساتره امپریالیسم دارند. آنها چندین بار با به راه انداختن جنگ های نیابتی در شبه قاره هندوستان ( از طریق پاکستان )، سپس در خاورمیانه ( از طریق اسرائیل ) و بعدا در جنوب قاره آفریقا ( از طریق کشور آفریقای جنوبی ) و هم اکنون در آفریقای شرقی و مرکزی ( از طریق اتیوپی ) توانسته اند به نفوذ و گسترش نظامی خود در آن مناطق شد بخشدند.

هدف نومحافظه کاران در این جنگ نیابتی ( حمله نظامی کلمبیا به اکوادور به بهانه تعقیب اعضای فراری فارک ) این است که مثل سناریوی عراق افکار عمومی بین المللی را فریب داده و با تحریف واقعیتها و اشاعه بهتان و دروغ چنین بنمایانند که دوات چاوز به سازمان فارک که یک سازمان " تروریستی " است، کمک های عظیم نظامی و مالی می کند.

واقعیت اینست که چاوز و کوریا به عنوان دو رهبر ضد امپریالیست مثل اسلاف خود در دهه های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ میلادی ( مصدق، سوکارنو، قوام نکرومه و...) با این که مخالف با مرام کمونیستی هستند، وی به هیچ وجه ضد کمونیست نیستند. آنها با این که معتقد به مبارزات وسیع نافرمانی های غیر مسلحانه و سیاست های پانمانتاریستی هستند، وی معتقدند که فارک یک سازمان تروریستی نبوده و نیست و خواسته های بخش اعظمی از مردم کلمبیا را نمایندگی می کند.

در این جا برای این که سازمان آزادی بخش فارک را که امروز عملا به یک دوات خودگردان تبدیل در کلمبیا تبدیل شده است، بیشتر و بهتر بشناسیم، نکات اولی مطابقی را که یکی از رهبران چریک فارک ( رود ریگو گراند ) درباره موقعیت سیاسی - نظامی و جایگاه فارک در کلمبیا مطرح ساخته است، به طور مختصر توضیح می دهیم. این مطابق طی یک مصاحبه طولانی با گراند در شهر هاوانا توسط ژان باو که استاد تاریخ سیاسی در دانشگاه وزان سوئیس است، تهیه و تنظیم گشته است. نکات مهم این مطابق به قرار زیر هستند:

۱ - فارک یک جنبش سیاسی - نظامی است که از حق حیا خود، یعنی قیام علیه رژیم که یک نوع " دمکراسی کاغذی " را اعمال می کند، استفاده می نماید. عمل فارک عکس عمل به جنگی است که توسط هیئت حاکمه کلمبیا بر آن تحمیل می شود. تروریسم دواتی دهه هاست که توسط رژیم به عنوان " مکانیسم انهدام " علیه مردم به کار گرفته شده است.

۲ - بدون تردید منبع مالی جنگ علیه مردم را ثروتمندان کلمبیا تشکیل می دهند. فارک نیز با دستگیری بعضی از این ثروتمندان هزینه جنگ توده ای را ( از طریق اخذ مالیات از آنها ) تامین می سازد. همان طور که می دانید در کشورهایی مثل سوئیس و فرانسه و ممالک متحده اگر کسی از پرداخت مالیات سرپیچی کند بالاخره به زندان می افتد. امروز فارک در کلمبیا در حال ساختمان یک دوات جدید است و مردم پو دار و ثروتمند باید به این دوات جدید مالیات بپردازند. بدین شکل که اگر فردی ویا شرکتی ( منجمله شرکت های خارجی ) در سال یک میلیون دلار ویا بیشتر درآمد و سود داشته باشند، باید ۱۰٪ آن را در اختیار جنبش قرار دهند. اگر کسانی از این امر بعد از اخطار از طرف مامورین امور مالی فارک، سرپیچی کرده و از دادن مالیات خودداری کنند، در آن ورورقوت دستگیر و به زندان فرستاده می شوند. ما در مذاکرات خود با خویشان و آشنایان این زندانیان به توافق رسیده ایم که اگر این افراد ثروتمند تقبل کنند که مالیات خود را در وقت مناسب در اختیار ماموران امور مالی فارک قرار دهند، آزاد خواهند گشت و لاجرم تعداد این نوع زندانی ها به تدریج کاهش پیدا خواهد کرد.

۳ - سازمان فارک که در حال حاضر در پروسه ای ایجاد و ساختمان نهاد های مختلف یک دوات جدید است، همیشه یک جنبش " متکی به خود " بوده است. به عبار دیگر، این جنبش از منابع متعلق به خود تغذیه کرده و عمل می کند و هیچ وقت وابسته به هیچ نوع کمک مالی از منابع خارجی نبوده است. این جنبش دارای

نهادهای اقتصادی مستقل منجمله نیروها و منابع تولیدی متعلق به خود است و این امر فارک را قادر ساخته است که روی پای خود ایستاده و نه تنها به بقای خود در ۴۳ سال گذشته ادامه دهد، بلکه پایگاههای خود را به عنوان یک "دولت خودگردان بدیل" در بین اقشار مختلف مردم کلمبیا در شهرها و روستاها گسترش دهد. طی حداقل سه دهه‌ی گذشته، فارک منابع مالی خود را به عنوان یک دولت خودگردان بدیل چندگانه ساخته و در حیطه‌های گوناگون سرمایه‌گذاری کرده است که اهم آنها عبارتند از: تولید محصولاتی کشاورزی، استخراج معادن، وسایل حمل و نقل، دامداری، امور عمرانی راه و ساختمان و ...

۴ - کشور کلمبیا در دوره‌ی رسوخ و گسترش سیاست‌های نئولیبرالیستی "بازار آزاد" که توسط دولت به زور سرنیزه بر مردم و به‌ویژه زحمت‌کشان روستاها، اعمال گشت، دست‌خوش تغییراتی بزرگی قرار گرفت. در پروسه این دگرگونی میلیونها دهقان مجبور شدند که به‌خاطر بقای خود و فرار از گرسنگی به تولید محصولاتی روی آورند که بازار آزاد نئولیبرالی از آنها می‌خواست. به کلامی دیگر، در نتیجه‌ی هجوم کمپانیهای فراملی، اکثر دهقانان از کشت محصولاتی سنتی کشاورزی خود مثل قهوه، ذرت، موز، پنبه و ... محروم شده و اجباراً به کشت کوکا روی آوردند.

چون فارک عمدتاً یک جنبش روستائی است در نتیجه با این واقعیت در تماس مستقیم قرار داشت و هیچ حقی نداشت که از دهقانان بخواهد که از کشت به اصلاح محصولاتی مخدر دست بردارند، مگر این‌که یک بدیل قابل اجرا و مناسبی را ارائه می‌داد. بدین مناسبت جنبش فارک در سالهای ۱۹۹۹ - ۲۰۰۲ طی مذاکراتی با نمایندگان رسمی کشورهای کانادا، اتحادیه اروپا، ژاپن و سازمان ملل متحد (آمریکا از شرکت در این مذاکرات خودداری کرد) پیشنهاد داد که دولت کلمبیا به عوض اعمال زور و سرکوب از مجامع بین‌المللی بخواهد که در روستاهای کلمبیا به سرمایه‌گذاری در امور اجتماعی، بهداشتی و آموزش و پرورش پرداخته و به تدریج کشاورزان را ترغیب کنند (!) که از کشت خشکاش و کوکا خودداری نمایند. وی دولت کلمبیا حاضر نشد که با پیشنهاد فارک که بدیل مناسبی در جهت بهبود وضع معیشتی دهقانان بود، موافقت کند و به بدیل خود که زورگویی و سرکوب بود، ادامه داد. در صورتی‌که اگر این پیشنهاد قبول شده و به مورد اجرا گذاشته می‌شد امکان زیادی بود که در آینده به عنوان یک‌گلو از طرف شرکت‌کنندگان در آن نشست‌ها در کشورهای دیگر قاره آمریکا - اکوادور، پرو، کلمبیا و ... - که با این مسئله روبه‌رو هستند، نیز پیاده شود. مضافاً فارک معتقد است که جوامع بین‌المللی منجمله دولت کلمبیا، باید برای حل مسئله مواد مخدر، کشت و فروش آن را قانونی سازند. چون کشت و فروش این مواد غیر قانونی و زیرزمینی است در نتیجه در سود آن در انباشت سرمایه "محیرعقول" و نجومی است. در حال حاضر تحقیقات ۶۸ میلیارد دلار پول در جهان به‌خاطر قاچاق مواد مخدر در گردش است و واقعیت اینست که بعضی‌ها حاضرند به هر جنایتی دست بزنند تا بلکه به بخشی از این پول دسترسی پیدا کنند. بدون تردید - قاچاق مواد مخدر در وحله‌ی اول یک مسئله‌ی اقتصادی است. وی می‌توان آن را از طریق ارائه‌ی یک پیشنهاد سیاسی حل کرد. با قانونی ساختن تولید و فروش مواد مخدر در سود سرسام‌آور آن کاهش فوق‌العاده‌ای خواهد کرد و در نتیجه انگیزه برای سرمایه‌گذاری در کشت و تولید آن نیز به‌طور قابل توجهی نزول خواهد یافت و دولت‌ها موفق خواهند شد که بازار فروش و دور آن را کنترل کنند. در دهه‌ی ۱۹۳۰ قانونی ساختن تولید و فروش ویسکی در آمریکا و سپس در اوائل دهه‌ی ۱۹۵۰ قانونی ساختن تولید و فروش خشکاش در چین، نتایج و پوی‌آمد‌های مثبت و مناسبی نصیب دولت‌ها و مردم ساخت. به هر رو، جنبش فارک به عنوان یک دولت خودگردان بدیل، هیچ نقشی در قاچاق، تولید، حمل و نقل، تجارت و یا دور مواد مخدر ندارد. برعکس، فارک همیشه آمادگی خود را برای همکاری با جوامع بین‌المللی منجمله دولت‌های متحد، در جهت حل مسئله قاچاق مواد مخدر که به سان مرض وبا است، اعلام کرده است.

۵ - باید اشاره کرد که در حال حاضر کلمبیا سومین کشور بزرگ دریافت‌کننده‌ی مهماتی نظامی از آمریکا (بعد از اسرائیل و مصر) است. در دوره‌ی "برنامه کلمبیا"، دولت کلینتون ۷.۵ میلیارد دلار قرض در اختیار دولت کلمبیا برای خرید اسلحه قرار داد. در همان دوره (۱۹۹۵-۲۰۰۰)، دولت کلمبیا ۱۲٪ متالیاً برای جنگ را در کشور عملی ساخت و در سال جاری (۲۰۰۷) آن رقم ۸٪ افزایش یافته است. علیرغم میلیاردها دلار هزینه‌ی جنگی، دولت عاجز است که ضربه‌ی تعیین‌کننده‌ای بر پیکر سازمان فارک وارد آورد. تاریخ فارک که در سال ۱۹۶۴ در ایالت مارکتا یا تاسیس یافت، نشان می‌دهد که دولت‌های آمریکا و کلمبیا نتوانستند در سرکوب و انهدام فارک با کامیابی روبه‌رو گردند. در حال حاضر دولت‌تبان آمریکا و کلمبیا به این امر اذعان دارند که پروژه‌ی آنها در مورد سرکوب فارک با شکست روبه‌رو گشته است. به کلامی دیگر، پیروزی نظامی علیه فارک از طرف آمریکا و دولت کلمبیا در این مدت ناممکن گشته است. تجربه‌ی جنگی و نظامی فارک در چهل و سه سال گذشته از یک سو و نقش رهبری و رزمندگان فارک از سوی دیگر در شکست پروژه‌ی آمریکا و دولت کلمبیا نقش بزرگی بازی کرده‌اند. باید خاطر نشان ساخت که تجربه‌ی فارک (مقاومت و مبارزه‌ی پایدار و مداوم آن در سالهای گذشته) هم در آمریکای لاتین و هم در جهان بی‌ظنیر بوده است. بدون تردید جنبش فارک در دوره‌ی "جنگ سرد" از موهبت همبستگی کشورهای

سوسیالیستی و " بلوک شرق " برخوردار بوده است . وی امروز بعد از گذشت نزدیک به بیست سال از فروپاشی و تجزیه شوروی و " بلوک شرق " و تبدیل چین توده ای به یک کشور سرمایه داری ، فارک نه تنها به مقاومت و مبارزه علیه تمام موانع و ناملاپما ادامه داده، بلکه در این مدد زمان به تنهایی وبا اتکاء به خود موفق شده بخش های مهمی از کشور کلمبیا را از قیمومیت و کنترل دولت مرکزی ( بوگوتا ) خارج سازد و در آن ها پایه های یک دولت خودگردان بدیل را بنا نهد .

دولت بوگوتا راه دیگری به غیر از تجدید روابط و مذاکره با جنبش ندارد . رژیم نمی تواند فارک را از نظر نظامی نابود سازد و در نتیجه تنها راه حل برای پایان جنگ و آغاز صلح، مذاکره با جنبش و انتخاب یک راه حل سیاسی است .

۶ - چهل و سه سال پیش، زمانی که فارک به وجود آمد، بدنه ای اصلاحی آن عمدتاً یک سازمان و جنبش روستائی - دهقانی بود . در این مدد کشور کلمبیا دستخوش تحویل و تحول قرار گرفته و امروز نزدیک به ۶۵٪ مردم کلمبیا در شهرها زندگی می کنند . وی اکثریت عظیمی از ساکنین این شهرها را توده های فرودست تشکیل می دهند که دائماً مورد تجاوز و تهاجم نیروهای امنیتی دولت و ارتش های خصوصاً وی و شبه نظامیان قرار می گیرند . در مبارزه علیه این تجاوزها، فارک موفق شده که بخش قابل توجهی از فرودستان شهری، به ویژه زاغه نشینان را در سازمانها و کانون های دموکراتیک اجتماعی و فرهنگی متشکل ساخته و رهبران آن تشکلهای را در ارتباط مخفی با حزب کمونیست کلمبیا که کاملاً مخفی است ، قرار دهد . فارک در ضمن موفق شده که بخش عمده ای از دانش آموزان و دانش جویان را در " جنبش بویاری " سازمان داده و توسط آنها در جنبش های دانش جویی ، کارگری ، دهقانی و زنان حضور فعال داشته باشد . در این برهه از تاریخ ، فارک با حمایت این جنبش های اجتماعی، خود را برای گسترش خیزش ها و قیام های توده ای شهری آماده می کند . هدف فارک از این تدارکها، برپائی یک دولت جدید آشتی ملی تحت رهبری حزب کمونیست کلمبیا است که زیر زمینی و کاملاً مخفی است .

۷ - در طول بیست سال گذشته ، با این که فارک یک جنبش اساساً روستائی باقی مانده است وی با اتحادیه های کارگری و شوراهای زنان همکاری های نزدیک داشته و موفق شده است که شرکت زنان را از ۱۴٪ در دهه ۱۹۸۰ به ۴۰٪ نیرو در فدریکها افزایش دهد . اکثر زنان پیش از این که به فدریکها پیوسته و مسلح شوند یک دوره طولانی کار و فعالیت در جنبش ها و شوراهای زنان و سپس یک دوره ویژه آموزشی در امور سیاست را پشت سر می گذارند . فارک معتقد است که زنان و مردان باید پیش از دسترسی به اسلحه یک دوره آموزشی سیاسی دیده و به اعتلای آگاهی در مورد چرایی و ضرورت استفاده از اسلحه دست یابند . زنان نقش مهمی را در سازمان فارک ایفاء می کنند . این اولین بار در تاریخ مبارزاتی و مسلحانه توده ای جهانی است که زنان ۴۰٪ کل اعضای رزمندگی یک سازمان را تشکیل می دهند . چه در جبهه کارزار و چه در پایگاه های پشت جبهه ، آنها نمونه های میمیتم ، فداکاری ، همبستگی و ... بوده و بخش اعظم مبارزه و بقای انقلاب جنبش فارک را به عهده دارند .

۸ - فارک که چهل و سه سال پیش به عنوان یک تشکل چریکی روستائی تشکیل شد ، امروز به یک " دولت خودگردان بدیل " تبدیل شده است . این دولت - ملت بدیل تمامی اجزاء و نهادهای جامعه مدنی - سازمانهای توده ای ، اتحادیه های کارگری ، نهادهای مالی ، تجارتنی و سرمایه گذاری ، اداره ازدواج و طلاق ، دادگاههای کشوری و محلی و ... - و ارتش و قوای دوگانه دولت - پارلمان و دادگستری - را دارا می باشد . مردم ، فارک را به عنوان نه تنها یک جنبش، بلکه یک دولت خودگردان قبول دارند . دولت آمریکا و رژیم کلمبیا در مورد فارک و آینده کلمبیا دو راه روشن و معین در مقابل خود دارند . آنها یا باید به جنگ علیه فارک مثل ۴۳ سال گذشته ادامه دهند و یا با سازمان فارک وارد مذاکره شده و حق تعیین سرنوشت مردم کلمبیا را بپذیرند . تبادل زندانیان بین دولت بوگوتا و فارک شاید فرصت مناسبی برای آغاز این مذاکرات در جهت استقرار صلح و عدالت اجتماعی در کلمبیا باشد . فارک امیدوارانه منتظر است که مجامع بین المللی ، دولتها و ملتها ، احزاب و سازمانهای چپ در این امر - پایان جنگ و آغاز مذاکره صلح - از خواسته های دولت خودگردان فارک و اکثریت مردم کلمبیا حمایت کنند .

#### منابع

- ۱ - ماهنامه "مانتلی ریویو" ، شماره سپتامبر ۲۰۰۵ .
- ۲ - نشریه " کانتر پانچ " ، ۱۲ و ۱۳ مارس ۲۰۰۵ .
- ۳ - " مصاحبه ژان باتو با رود ریگو گراند " در ماهنامه "مانتلی ریویو" ، شماره مارس ۲۰۰۸ .